



گردآورنده: زهرا جعفری  
شماره دانشجویی: ۹۷۰۱۷۴۱۵۷

دانشگاه پیام نور  
واحد خورموج  
نیم سال دوم ۹۸-۹۹

## حقوق متقابل همسران در نگاه رضوی علیه السلام

### چکیده

خانواده نهادی است که سلامت جامعه، بسته به سلامت آن است و مادامی که افراد در مجتمع خرد خانواده، به حقوق خود آشنا و عامل نباشند، هرگز جامعه کلان روی آرامش و آسایش به خود نخواهد دید. اما واضح است که در مقام وضع حقوق، هر کس در پی منافع شخصی خود بوده و مشکل می تواند خویشتن را از دام هوی و هوس برهاند؛ بر این اساس مواد حقوقی متقن که از جانب معصومین علیهم السلام به منصف ظهور رسیده و در واقع تبیین همان آیات قرآنی است می تواند مشکل پیش گفته را به مدد عقل برهانی مرتفع سازد. نوشتار پیش رو با بهره گیری از کلمات گهربار امام رضا علیه السلام سعی در بازگویی و بازشناسی حقوق متقابل همسران دارد تا در پرتو آگاهی از آن، زمینه حیات معقول فراهم گردد و پاسخی باشد در برابر کسانی که چهره ای غیرواقعی و زشت و خشن از اسلام اشاعه می دهند.

### درآمد

از ممیزه های قابل ذکر انسان امروزی، که تا حدی رخ از نقاب برگرفته، می توان به حقیقت جویی و حق طلبی اشاره نمود؛ تا نخست دست به معرفت یازد، آن گاه در درون به یافته خود باورمند گشته، در پایان مسیر باور خویش را پیاده سازد. این بدان جهت است که دانش و اندیشه مادامی که پای به مرحله یقین یا اطمینان نگذارد، نه دل بسته می گردد و نه عمل پیوسته می شود، بلکه گهی تند و گهی خسته می رود. از موضوعات بسیار حائز اهمیت بشر، همین رابطه دوسویه او با صنف مقابل است، که تا در مسیر صواب خود گام نهد، کمیت انسانیت لنگ می زند و چنان که شایسته مقام شامخ اوست، نمی تواند به جایگاه مطلوب خود نائل شود. روی این حساب بر آن شدیم تا به حقوق متقابل این دو آفریده الهی و طبعاً به تکالیف و بایدها و نبایدهای ایشان نظری و لو کوتاه افکنده، و قدمی هر چند خرد در مسیر سعادت گل سرسبد هستی برداشته باشیم. این نکته را نیز باید یادآور شد که بر خلاف دیدگاه فمینیست ها، که معتقدند لسان دین در این عرصه مبتنی بر یک سری تکالیف بوده که یکپارچه متوجه زنان است و در مقابل تمامی حقوق را برای مردان اثبات می نماید، زبان وحی الهی و سنت معصوم در این حوزه هرگز دیدی یک سویه به سود مردان و به زیان زنان نداشته بلکه در شریعت سمحه حق و تکلیف به هم درآمخته و هیچ کس محق صرف نمی باشد، و هر حق داری، مکلف نیز به شمار می آید. پیش از آنکه وارد بحث اصلی شویم، بایسته است مراد از حق را روشن سازیم تا گرفتار دام مغلطه نشده راه صحیح را بیماییم.

### ۱- مفهوم حق و خاستگاه آن

قبل از ورود به بحث مفهوم حق جالب است به مطالبی از غریبان - واضعان حقوق بشر (!) - راجع به کاربرد آن اشاره شود. «متداول ترین دیدگاه آن است که مفهوم حقوق بشر، از غرب سرچشمه گرفته است. به عقیده دانلی، گرچه در فرهنگهای غیر غربی، مفاهیم اخلاقی مهمی مندرج اند اما این فرهنگها معمولاً فاقد مفهوم حقوق بشر

بوده اند. البته درباره تاریخ این مفهوم در غرب اختلافاتی وجود دارد. برای مثال، مک اینتایر، مدعی است که قبل از ۱۴۰۰ میلادی، هیچ واژه ای در هیچ زبانی وجود نداشته که به درستی بتوان آن را به «حق» ترجمه کرد. او تردید دارد در اینکه انسانها می توانسته اند حق و حقوقی داشته باشند و قتیکه نمی توانستند آن را در زبانشان بیان کنند. برخی دیگر را عقیده بر آن است که مفهوم حقوق به گونه ای ضمنی در فرهنگهای باستانی وجود داشته است. برای مثال، تیرنی مطرح می کند که فرمان «دزدی مکن» دال بر حق مالکیت است. (فریمن: ۱۳۸۷، ص ۲۰) این در حالی است که شریعت برین محمدی (ص) ۸۰۰ سال پیش از گفته مک اینتایر، دم از حقوق زده و سعی در پیاده سازی مواد آن نموده است.

واژه «حق» در معانی گونه گونی به کار گرفته می شود، که وجه اشتراک کاربردهای متفاوت آن مفهوم «ثبات» و «پایداری» است. درباره معنای اصطلاحی حق که در علم حقوق مطرح است باید گفت که تعریف اصطلاحی آن از راه حد گذاری و تحدید ماهوی ممکن نیست؛ این از آن روست که حق از مفاهیم است، آن هم از مفاهیم اعتباری در اجتماع و نه در منطق. بنابراین معنای حقیقی «حق» یعنی «واقعیت» که در مقابل «عدم» قرار دارد و «حقیقت» که در برابر «باطل» مطرح می شود از دایره مبحث ما خارج است و آن را مراد نمی کنیم.

اگر واضع حق را خالق جهان و جهانیان بدانیم - که حق نیز چنین است، البته با ملاحظه نقش انکارناپذیر بزرگترین موهبت الهی یعنی عقل - و با توجه به علت فاعلی حق، درصدد تعریف آن برآییم، باید بگوییم: «حقوق عبارت است از مجموعه قوانین و مقررات اجتماعی که از سوی خدای انسان و جهان، برای برقراری نظم و قسط در جامعه بشری تدوین می شود تا سعادت جامعه را تأمین سازد.» (جوادی: ۱۳۸۹، ص ۷۵) برخی نیز در مقام تعریف حق و اثبات تکلیف نسبت به دیگران گفته اند: «حق، امری اعتباری است که به موجب آن صاحب حق شایستگی بهره وری از امری و اختصاص آن را به خود یافته و بر دیگران نیز رعایت آن لازم است.» (میرموسوی: ۱۳۸۸، ص ۱۲۹)

توضیح مسأله آن است که در نظامهای عرفی (و غیر مبتنی بر دین) جایگاه قانونگذاری و وضع حقوق مشخص است؛ مجمع نمایندگان منتخب مردم است که قوانین را بر اساس خواست شهروندان تدوین و تصویب می کنند؛ آنان نماینده حاکمیت ملی در عرصه قانونگذاری هستند و هیچ محدودیتی جز خواست و اراده مردم ندارند. اما در نظامهای مبتنی بر دین که بر پایه ایمان به خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او و نیز ایمان به وحی الهی و نقش بنیادین آن در بیان قوانین تأسیس شده، چنین جایگاه و کارکردی، از نظر برخی جای سؤال است.

آنان می پرسند در نظامی که معتقد است کلیه قوانین و مقررات باید بر اساس موازین اسلامی باشد، قانونگذاران چه جایگاهی دارند؛ خصوصاً بر اساس نظریه ای که معتقد است هیچ موضوعی خالی از حکم شریعت نیست و اسلام برای همه امور ریز و درشت و موضوعات کلی و جزئی دارای حکم است (قاعده عدم جواز خلو الوقائع عن الحکم) با چنین فرضی محافل قانونگذاری چه ماهیتی دارند و چه می کنند؟ آیا باز هم مانند نظامهای غیر دینی می توان آنها را نیروی «قانونگذار» و قوه «مقننه» خواند یا دیگر چنین تسمیه ای صحیح نخواهد بود و حداکثر آن است که نهادها، نقش کشف قوانین و برنامه ریزی برای اجرای آن را دارند؟

از یک نگاه، شریعت در هیچ قلمرو و موضوعی فاقد حکم نیست و هیچ شأنی از دید آن مغفول نمانده تا نیازمند قانونگذاری شویم. البته ممکن است که حکم برخی موضوعات نوپیدا به طور خاص در فقه مورد تصریح قرار نگرفته باشد؛ اما به طور حتم با عمومات و اطلاعات شرعی می توان (و باید) حکم آنها را استنباط کرد؛ چنان که

برای تأکید بر ضرورت اجتهاد و تبیین فروعاً فقہی به کلام امام رضا علیه السلام استناد می‌شود که آن حضرت فرمود: «علینا إلقاء الأصول إلیکم و علیکم التفرع» (مجلسی: ۱۴۲۷، ج ۲، ص ۲۴۵، ح ۵۳) استنباط احکام، کشف و استخراج آنهاست نه قانونگذاری جدید؛ و شاید آیه «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ» (شوری، ۱۰) دال بر مدعا باشد؛ چنانکه برخی از بزرگان بر این باورند و می‌فرمایند: «این آیه از آیاتی است که به روشنی این حقیقت را ثابت می‌کند که تمام مسائل مورد نیاز مردم، در کتاب و سنت آمده و هر گونه قیاس و قانونگذاری شخصی و مانند آن باطل است؛ زیرا اگر همه این احکام در کتاب و سنت نبود، دستور به ارجاع تمام اختلافات به داوری خداوند معنی نداشت» (مکارم: ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۳۶۹) و ظاهر کلام صاحب تفسیر قیم المیزان نیز چنین است (طباطبایی: ۱۴۲۷، ج ۱۸، ص ۳۱۰) روایاتی نیز در این زمینه وارد شده، و صاحب کافی به ۱۰ حدیث اشاره نموده است. به عنوان مثال از امام صادق (ع) نقل کرده که ایشان می‌فرمایند: حکم هر چیزی در کتاب و سنت آمده «ما من شیء إلا و فيه کتاب أو سنّة» (کلینی: ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۳۹، باب الردّ إلى الكتاب و السنّة، ح ۴) و باز از آن حضرت نقل کرده که: هیچ مورد اختلافی نیست مگر آنکه حکم آن در قرآن آمده لیکن خرد مردم بدان نمی‌رسد «ما من أمر یختلف فیه اثنان إلا و له أصلٌ فی کتاب الله عزّ و جلّ و لکن لا تبُلّغهُ عقولُ الرجال» (همان، ح ۶) از این رو در تعریف اجتهاد گفته اند: «به کارگیری نهایت توان و امکان، برای تحصیل حجت بر حکم شرعی فرعی از روی ملکه و استعداد»

من که باشم در جهان پیچ پیچ چون الف کز خود ندارد هیچ هیچ

در بررسی این قول باید گفت: درست است که دین همه شوون خرد و کلان زندگی انسان را در بر می‌گیرد، اما این بدان معنا نیست که تمامی قواعد علوم مختلف از شیمی و فیزیک گرفته تا دانشهای نوین همه جزء دین است. بلکه منظور آن است که چون ره آورد این علوم به نحوی در تکامل و پیمودن پله های ترقی انسان سهم دارد، از نگاه ارزشی و بعد ایدئولوژی داخل در قلمرو مترقی دین می‌شوند و به این معنا هیچ چیز از ساحت فراگیر دین خارج نیست.

اما در مقابل این نظریه، گروه دیگری هم هستند که ضمن تأکید بر جامعیت و شمول دین، آن را به معنای وجود قانون و حکم شرعی در همه موارد و موضوعات نمی‌دانند و معتقدند خداوند متعال عمداً حوزه وسیعی از زندگی اجتماعی را فاقد حکم الزامی (به معنای کلی آن، نه در مقابل ارشادی) قرار داده است تا متدینان بتوانند بر اساس منافع و مصالح خاص خود در آن عرصه قانونگذاری نمایند. آن چه این باور را در سالهای اخیر در جوامع شیعی پررونق ساخت، طرح آن از سوی شهید آیت الله سید محمد باقر صدر (ره) است. ایشان که از این نظریه با نام «منطقه الفراغ» یاد می‌کند، برای طرح منسجم، ارائه استدلال و تبیین کارکردهای آن اصرار فراوان از خود نشان داده است و همین امر موجب ورود آن به قلمرو مباحث فقہی و حقوقی و برانگیختن موافقتها و مخالفتهای زیاد شده است. به موجب این اصل، حکومت اسلامی، از یک سو مجری احکام ثابت شریعت و از سوی دیگر واضع مقرراتی است که بنا به ضرورت اجتماعی و طبق شرایط روز و با در نظر داشت دو عنصر زمان و مکان، باید تدوین و اجرا شود.

طرح این مطلب از آن رو ضروری می‌نمود که دیدگاههای دوگانه مزبور، تفاوت قابل ملاحظه با یکدیگر دارند، و پذیرش هر کدام از آن دو، نتایج و آثار دیگرگونه ای در پی خواهد داشت.

برای تبیین موضوع، باید به تشریح کارکرد عقل در منظومه دین بپردازیم تا معلوم گردد که آیا عقل، در بعد هستی شناختی دین، نقشی ایفا می کند یا این که تنها کارآیی خرد در حوزه معرفت شناختی دین است و پای استدلالیان در میدان آنتولوژی دین چوبین بود؟!

در تشریح بیشتر مسأله باید بیفزاییم که دخالت عقل در هستی شناختی دین به آن است که عقل بتواند چیزی را به مجموعه دین اضافه کند و به بیان دیگر، دین ساز و در تکوین محتوای آن سهم باشد. اما حق آن است که یگانه منبع هستی بخش دین، اراده و علم ازلی حق تعالی است و تنها کسی قادر به صدور حکم باید و نباید است که از حق ربوبیت برخوردار بوده و به مصالح و مفاسد امور آگاه باشد. عقل چون ظاهر الفاظ کتاب و سنت، کشف و پرده بردار از احکام الهی بوده و فقط شأن ادراکی نسبت به محتوای دین حائز است و طبیعی را ماند که اهل درایت و معرفت است نه اهل ولایت و حکومت.

بنابراین نتیجه می گیریم که عقل، مفتاح و مصباح شریعت است و کسانی که آن را تنها مفتاح قلمداد کرده اند راه خطا رفته اند چنان که تلقی کنندگان عقل به عنوان میزان نیز از جاده حق برون افتاده اند.

فَقُلْ لِمَنْ يَدْعَى فِي الْعِلْمِ فَلْيَسْأَلْهُ حَفِظْتَ شَيْئًا وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ

بیان این نکته سودمند است که گر چه به دور از تفریط و افراط، عقل را مفتاح خزینه دین و مصباح طریق آن برشمردیم، لیک خرد خود معترف است که محدودیتهای فراوانی دارد و به عرصه هایی از دین بار نمی یابد و مناطقی فرقهگاه حضور اوست. (جوادی: ۱۳۸۷، م، ص ۳۹) از این روست که امام زین العابدین (ع) در تخطئه عقل افسار گسیخته و تصویب نقل قطعی می فرماید: دین خدا با عقول ناقصه و آراء باطله و ملاکهای فاسده فهم نمی گردد، تنها راه رسیدن به محتوای دین، پذیرش فرمانبری از ماست «إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ الناقِصَةِ وَ الْأَرَاءِ الْباطِلَةِ وَ الْمُقايِيسِ الْفاسِدةِ، وَ لَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلَّمَ وَ مَنْ اِقْتَدَى بِنَا هُدَى، وَ مَنْ كَانِ يَعْمَلُ بِالْمُقايِيسِ وَ الرَّأْيِ هَلِكٌ، وَ مَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئًا مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ نَقْضِي بِهِ حَرْجًا كَفَرَ بِالذِّی أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمِثْثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ» (صدوق: ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۹۳، باب ۳۱، ح ۸)

اینجاست که پای تعبد به میان می آید و اینکه رابطه اش با عقلانیت چیست؟ آیا تعبد جزء لاینفک هرگونه دینداری است یا فقط جزء لاینفک دینداریهای کودکانه و نابالغانه است؟ گروهی برآنند که دینداران به بلوغ فکری رسیده دینداری خود را از تعبد نسبت به اشخاص و پیشوایان و بزرگان دین و مذهب پاک و پیراسته کرده اند. حال آنکه دسته ای چنین می انگارند که اصلاً دینداری بدون تعبد امکانپذیر نیست. ظاهراً در این شکی نیست که در اکثریت قریب به اتفاق دینداریها تعبد حضور چشمگیری دارد، اما پاسخ سؤال سابق الذکر: «اگر مراد از تعبد التزام به این صورت استدلالی است که «الف ب است»؛ چون S می گوید که «الف ب است» شک نیست که تعبد با عقلانیت هیچگونه وفاقی ندارد. اما اگر مراد از تعبد التزام به این صورت استدلالی باشد «الف ب است»؛ چون S می گوید که «الف ب است» و S چنان است که همه سخنانش یا لااقل آن دسته از سخنانش که از جهتی همسخن «الف ب است» اند مطابق با واقع اند، در این صورت تعبد با عقلانیت ناسازگاری ندارد، اما مشروط به اینکه یا اثبات شود که S چنان است که همه سخنانش یا لااقل آن دسته از سخنانش که از جهتی همسخن «الف ب است» اند مطابق با واقع اند، خود گزاره ای صادق است یا این گزاره لااقل گزاره ای باشد که عقیده به آن عقیده ای عقلانی محسوب شود» (ملکیان: ۱۳۸۷، ص ۲۷۷)

با این اوصاف بسیاری از احکام وجود دارد که فاقد هر دو شرط فوق الذکر بوده به طوری که نه صدقشان با واقع - بدون ملاحظه تعبد - محرز است و نه مطابقتشان با عقلانیت مسلح؛ مگر اینکه بخواهیم مفهوم شروط مذکور را

به گونه ای توسعه دهیم. به عنوان مثال، مراد از تغییر قبله، آیا چیزی جز امتحان بود؟ «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ» (بقره، ۱۴۳) پاره ای از تکالیف نیز صبغه کیفری داشت «فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ» (نساء، ۱۶۰) مقصود از رمی جمرات سه گانه و اشواط هفتگانه طواف و تعیین مهلت چهارماهه برای مولی - که در پی خواهد آمد - و پرداخت ۲۰ شتر از سوی مرد به کیفر بریدن چهار انگشت زن چیست؟ آیا مقصودی جز آزمون تعبد محض است؟ به ویژه در حکم اخیر که هیچ علتی برای آن ذکر نشده، و انتظار از مخاطب تنها گفتن «سمعاً و طاعةً» است. حضرت امیرالمؤمنین (ع) در باب آزمون بنی آدم می فرماید: مگر نمی بینید که خداوند سبحان فرزندان آدم (ع) را از اولین افراد آنان تا آخرین آنان از این دنیا، به وسیله سنگهایی آزمایش کرده است که نه ضرری دارد و نه منفعتی و نه می بیند و نه می شنود «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأُولِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَ لَا تَنْفَعُ وَ لَا تَبْصِرُ وَ لَا تَسْمَعُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲)

کوتاه سخن اینکه آنچه بازگویی اش لازم به نظر می رسد التفات به «تلازم احکام با ملاکات» است؛ یعنی هر جا حکم شرعی یافت شود، ملاک جلب مصلحت یا دفع مفسدت نیز وجود دارد و هر جا ملاک وجود داشت حکم نیز خودنمایی می کند. نتیجه اینکه «تعبد به این معنی است که ما نباید این طور باشیم که تا حکمت دستوری را کشف نکرده ایم، به آن عمل نکنیم. ما باید متعبد باشیم به این معنی که باید به هر دستوری که ثابت شد از ناحیه دین است عمل کنیم، خواه اینکه حکمتش را فهمیده باشیم یا نهمیده باشیم» (مطهری: ۱۳۸۹، ص ۱۴۸) بر این اساس شاید همان تقسیم بندی متعارف یعنی اصول و فروع، تا حدی کارساز باشد. به این نحو که قسم اصول یکپارچه ایمان مدلل و تحقیقی می طلبد حال آنکه در بخش فروع، گزاره هایی - نه چندان کم - یافت می شود که مقتضی ایمان معلل و تقلیدی است و به بیانی دیگر اصل پذیرش دین، امری است کاملاً عقلانی، لیکن بعد از ورود به ساحت دین، با برخی گزاره های غیر عقلانی و مافوق عقل - نه ضد عقلانی - مواجه می شویم که «عقل را ره نیست آن سو ز افتقاد». ایشان بعد از تقسیم افعال الزامی و توصیه ای دین به دو دسته اخلاقی و عبادی، نظر خویش را چنین اعلام می دارد: «به گمان من، افعال عبادی تنها در صورتی عقلانی می توانند بود که همگی اعمالی نمادین تلقی شوند که اگر با علم به نمادین بودنشان و اطلاع تفصیلی و دقیق از اینکه هر جزءشان نماد و رمز حاکی از چه واقعیتی است انجام گیرند فضایل اخلاقی ای را تعلیم، القاء، و در ذهن و ضمیر فاعل ترسیخ می کنند، آن هم مشروط به اینکه انجام این افعال، یگانه راه یا بهترین راه تعلیم، القاء، و ترسیخ آن فضایل اخلاقی باشد» (ملکیان: ۱۳۸۷، ص ۲۷۲)

با اینحال هستند اندیشمندانی که ندای ناسازگاری و دوگانگی قانون مصوب و احکام فقهی را سر می دهند و می گویند: «قانون فرزند جامعه جدید است و به هیچ وجه با آنچه حکم فقهی و شرعی نامیده می شود منطبق نیست» (سروش: ۱۳۸۷، ص ۱۷۵) وی در توضیح مطلب می افزاید: «احکام فقهی، قانون به معنای جدید کلمه نیستند و فقه یک مجموعه حقوقی به معنای جدید کلمه نیست. این از خطاهایی است که عده ای مرتکب شده و می شوند. هر حکم یا گزاره عمومی قانون نیست ... احکام فقهی از جنس قوانین اجتماعی نیستند. نباید گفت که هر دو گزاره های عام اند، هر دو حکم را معین می کنند، و هر دو برای مردم یا برای قاضی تکلیف آورند. به هیچ وجه این طور نیست. ماهیت قانون با حکم فقهی فرق دارد ... احکام فقهی و شرعی همه احکامی هستند که محصول و مقتضای ظن یا یقین فقها هستند و از اینجا درآمده اند. یعنی فقهی روی منابع و مدارک شرعی کار کرده (یک فقیه یا هزار فقیه، فرق نمی کند) و به این نتیجه رسیده است که حکم دزد این است که دستش را ببرند» (همان، ص ۱۹۰) وی

در نسبت میان عدالت و قانون، به رضایت عامه و توافق عامه معتقد است و چنین باور دارد که تنها توافق عامه می تواند مبنای جامعه مدنی قرار گیرد و آن را دارای دو رکن می داند: یکی پلورالیسم یعنی به رسمیت شناختن کثرت و دیگری حق. به عقیده ایشان «قانون آن است که در ایجاد و تأسیس، توافق عامه و رضایت عامه برای کسب مصلحت عامه مدخلیت داشته باشد» (همان، ص ۱۹۱)

وی در پاسخ این پرسش که اگر مقبولیت عامه ملاک قانونیت قانون است، پس بشر چه احتیاجی به کتابهای آسمانی و پیامبر دارد، به تئوری جدایی دین از سیاست تمسک می جوید و می گوید: «بشر احتیاج دارد که کسی راهنمایش کند، ما به همه حقایق که خودمان نمی رسیم. ما که از اسرار پشت پرده خبر نداریم. ما راه سعادت اخروی را خودمان بلد نیستیم. باید یادمان دهند. در این تردیدی نیست. ما صحبتمان بر سر اداره اجتماع بود که آیا گروهی حق دارند جامعه ای را بر مبنای یقین و تکلیف شخصی اداره کنند یا باید بر مبنای حقوق عمومی و رضایت جمعی اداره کنند؟ سخن ما این بود که این دومی هم مشروع و هم موقف است. صحبت این نیست که دین خدا حق است یا دین خدا حق نیست. همان دین حق را هم باید قانونی کرد. قانون اینک مقوله ای فراخ تر از دین شده است. وقتی که نوبت به اداره و مدیریت سیاسی جامعه می رسد، بحث حقانیت کلامی مطرح نیست، بحث مشروعیت و توفیق سیاسی مطرح است» (همان، ص ۲۰۳) این در حالی است که اکثریت، کاری جز اعطای نشان مقبولیت ندارد و تنها در مقام تشخیص حق است که ایفای نقش می کند لیکن تکوین حق از عهده او خارج بوده و نمی تواند در تولید آن سهم باشد - با احتساب اینکه عقل در کنار نقل، کاشف حکم الهی یعنی اراده حضرت ربوبی است تا سر از حکومت یزدان سالار در نیاوریم - و اساساً کثرت فی نفسه نشانگر حقیقت و درستی نیست کما اینکه قلت نیز سرنوشتی چنین دارد «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ» (مائده، ۱۰۰) و در کریمه دیگری تحذیر از کثرت گرایی محض را به دو عنصر «ظن و گمان» و «حدس و تخمین» معلل ساخت «وَ إِنْ تُطِيعَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (انعام، ۱۱۶) و امیرمؤمنان (ع) فرمود: ای مردم در راه هدایت به جهت کمی اهل آن وحشت نکنید «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهَا» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱) شارح بزرگوار نهج البلاغه بعد از ایراد مباحث مقدماتی می گوید: «نتیجه می گیریم که شعار «حاکمیت مردم بر مردم» به طور مطلق یک شعار بسیار جالب است که هرگز در این کره زمین که ما در آن زندگی می کنیم نه تحقق یافته و نه تحقق خواهد یافت. وانگهی گمان نمی رود تاکنون برای تفسیر این شعار، عناصر اصلی آن که عبارت است از «مردم» و «حاکمیت» کاملاً روشن شده باشد» (جعفری: ۱۳۸۹، ج ۹، ص ۲۲۳، ذیل خطبه ۴۰) لذا مدعیان این تئوری خوش آب و رنگ، در مقام حرف رجزها می خوانند و در مقام عمل ساز دیگر می زند و این روال جالب و طنزانه پایان ندارد تا افتادن تشت رسوایی خام گویان از پشت بام برای همگان عیان شود.

اینک پس از ذکر مطالبی در خصوص حق و میزان دخالت عقل در استنباط آن، نوبت به بررسی حقوق همسران در خانواده می رسد و برای پرداختن بدان، ناگزیر از بحث مقدماتی راجع به خانواده و تکون آن هستیم.

### نگاه مقدس مآبانه به خانواده یا تقدس زدایی از آن

بنابر آنچه گذشت، هر گروهی طبق مبانی خود تعریفی از نهاد خانواده ارائه می دهد. دسته ای آن را مقدس می داند، در حالیکه طایفه دیگر سعی در تقدس زدایی از آن دارد.

عده ای برآنند که تشکیل خانواده و اختیار همسر، تنها وسیله ای برای اطفای شهوت جنسی است و کارکرد دیگری بر آن مترتب نیست. در مقابل، جماعتی در صدد هستند تا هاله ای از قداست، بر گرد این نهاد بگیرند و غایت نهایی آن را خاموش کردن تمایلات جنسی ندانند، بلکه اهداف والای ملکوتی برای پیوند زناشویی در نظر می گیرند.

به عنوان نمونه، بند نخست ماده ۱۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر می گوید: «هر زن و مرد بالغی حق دارند بدون هیچ گونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا مذهب باهمدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده دهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج، دارای حقوق مساوی هستند» (فریمن: ۱۳۸۷، ص ۲۴۸) نویسنده کتاب به دنبال این ماده می افزاید: «این دیدگاهی لیبرال نسبت به ازدواج است و در واقع واکنشی است به قوانین نژادپرستانه نازی ها در مورد ازدواج. اما چون خانواده غالباً در کانون اخلاق مذهبی قرار دارد، تنشهای قابل ملاحظه ای بین این تصور لیبرال از حقوق ازدواج و دیگر تصورات به وجود آمده است مخصوصاً تصوراتی که از ازدواج برنامه ریزی شده حمایت می کنند.» (همان، ص ۵۰)

اما دیدگاهی که اسلام در ضمن آموزه های خود، بر آن مهر تأیید می نهد، همان نظریه دوم است که با واکاوی متون دینی به آن پی خواهیم برد. قرآن کریم «ایمان» را شرط نکاح می داند و حتی برده و کنیز باایمان را بر بی ایمانان صاحب جمال و مال و تبار ارج می نهد. «وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَآئِنَّكُمْ وَأَوْلًا لَمُنْئِمَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَآوَأَعْجَبَكُمْ وَآوَأَعْجَبَكُمْ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَآوَأَعْجَبَكُمْ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَآوَأَعْجَبَكُمْ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَآوَأَعْجَبَكُمْ حَتَّى يُؤْمِنُوا» (بقره، ۲۲۱)

بد نیست اینجا به بیان نغز استاد شهید در خصوص نقش تربیتی ازدواج و قداست آن اشاره ای شود ایشان می گویند: «مثلاً چرا در اسلام ازدواج یک امر مقدس و یک عبادت تلقی شده با اینکه از مقوله لذات و شهوات است. یکی از علل آن این است که: ازدواج اولین قدمی است که انسان از خودپرستی و خوددوستی به سوی غیردوستی برمی دارد. تا قبل از ازدواج، فقط یک «من» وجود داشت و همه چیز برای «من» بود. اولین مرحله ای که این حصار شکسته می شود یعنی یک موجود دیگری هم در کنار این «من» قرار می گیرد و برای او معنی پیدا می کند، کار می کند زحمت می کشد خدمت می کند نه برای «من» بلکه برای «او»، در ازدواج است. بعد که دارای فرزندان می شود، دیگر «او» اوها می شود ... و اینها قدمهای اولی است که انسان از حالت منی و خودخواهی خارج می شود و به سوی غیردوستی می رود» (مطهری: ۱۳۷۴، ص ۳۹۸)

### تشکیل خانواده و حکمت آن

خانواده برای همه ما مفهومی آشناست؛ چه در آن به دنیا آمده ایم و بیشتر افراد نیز خود اقدام به تأسیس آن می نمایند. جامعه شناسان نیز هر کدام، بنابر اصول پذیرفته خود، تعاریفی از خانواده دارند که در این جا به تعریف «مک آیور» که به نظر اهل فن تا حدودی بر تعاریف دیگر برتری دارد، اشاره می شود. وی می گوید: «خانواده گروهی است دارای روابط جنسی پایا و مشخص که به تولید مثل و تربیت فرزندان منجر گردد.» (ساروخانی: ۱۳۸۹، ص ۱۵۹) البته عنصر «تولید مثل» باید به عنوان مقصود لحاظ گردد؛ به عبارتی ما به همراه این پیوند بین دو صنف، شاهد پیوندهایی قراردادی مبتنی بر پذیرش فرزند هستیم، وگرنه در شماری از خانواده ها، این خواسته به دلایل ناخواسته، تحقق نمی پذیرد؛ حال آنکه همچنان عنوان خانواده بر آنها صدق می کند.

بنابراین خانواده نه تنها دارای ابعاد جسمانی - زیستی است بلکه جوانب اجتماعی - فرهنگی بسیار پیچیده ای می یابد، و می توان گفت نمادی اجتماعی است که چون آینه ای تمام قد، انعکاسی از اوضاع جامعه می باشد، چنان



که به نوبه خود با تمام وجود در آن تأثیر می گذارد و هرگز هیچ جامعه ای به سلامت نرسد مگر آنکه از خانواده هایی سالم برخوردار باشد.

بر همین بنیان و برای تأکید بر اهمیت بعد اجتماعی ازدواج، وجود مراسم معتدل در این امر قدسی، جوانب مثبت فراوانی دارد که از جمله می توان موارد زیر را برشمرد: ۱- رسمیت بخشیدن ۲- استقرار روابط سببی ۳- اهمیت بخشی ۴- تضمین تداوم ۵- احراز وحدت و هویت (ساروخانی: ۱۳۸۹، ص ۱۱۵) با لحاظ این کارکردهای مثبت و نظر به تأثیرات ایجابی دیگر، حضرت ثامن الائمه (ع) برگزاری مراسم ولیمه و اطعام را سنتی پسندیده می داند «من السنه إطعام الطعام عند التزویج» (حرانی: ۱۳۸۲، ص ۸۰۶، ح ۲۵)

اسلام که به معنای واقعی کلمه برنامه تکامل انسان است، برای ازدواج و تشکیل خانواده سالم و پویا، در کنار ارزشگذاری معنوی بر این ارتباط محبوب، سیاستهای تشویقی فراوانی وضع کرده، کما اینکه رهنمودهای ارزنده ای در زمینه تحکیم این نهاد، فراروی انسان نهاده است.

پیامبر گرامی (ص) از ازدواج به عنوان محبوب ترین و باارزش ترین بنا در اسلام یاد می کند و می فرماید: «ما بُنی فی الإسلام بناءً أحبُّ إلى الله عزَّ وَّ جَلَّ وَّ أَعَزَّ مِنَ التَّزْوِیجِ» (مجلسی: ۱۴۲۷، ج ۱۰۳، ص ۲۲۲، ح ۴۰) این بیان از ازدواج، نهایت ارزشگذاری از سوی صاحب شریعت برای این امر مقدس است. چنان که امام رضا (ع) در تبیین کراهت عزوبت و نفی تلقی فضیلت از آن، روایتی را از امام باقر (ع) ذکر می نماید به این مضمون که زنی مجرد خود را مبتل و وقف شده راه خدا معرفی کرد تا از این طریق به فضیلتی نزد حق تعالی نائل آید، اما حضرت در واکنش به زن کج اندیش فرمود: اگر تجرد گزینی فضیلت به حساب می آمد، مادرمان فاطمه که پیشتر تمامی فضائل و قهرمان همه مناقب است، شایسته تر به آن بود «إِنَّ إِمْرَأَةً سَأَلَتْ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) فَقَالَتْ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنِّي مُتَبَتِّلَةٌ، فَقَالَ لَهَا: وَ مَا التَّبْتُلُ عِنْدَكَ؟ قَالَتْ: لِأَرِيْدُ التَّزْوِیجَ أَبَدًا، قَالَ: وَ لِمَا قَالَتْ أَلْتَمَسُ فِي ذَلِكَ الْفَضْلَ، فَقَالَ: انصرفی! فلو كان في ذلك فضلٌ لكانت فاطمة (س) أحقَّ به منك؛ إنَّه ليس أحدٌ يسبِّحُها إلى الفضل» (همان، ص ۲۱۹، ح ۱۳)

#### ۱- تولید و حفظ نسل

خداوند سبحان در کتاب حکیم خود، با تذکر دادن انسانها به این موضوع و عدم محدود سازی عمل زناشویی به تلذذ محض می فرماید: «نَسَاؤُكُمْ حَرْتٌ لَكُمْ فَاتُوا حَرَّتَكُمْ أَنِّي شِئْتُمْ وَ قَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقِقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (بقره، ۲۲۳) این آیه شریفه به این نکته اشاره دارد که هدف نهایی از آمیزش جنسی، لذت و کامجویی نیست؛ بلکه باید از این کار برای ایجاد و پرورش فرزندان صالح استفاده کرد و آن را به عنوان یک ذخیره معنوی برای فردای قیامت از پیش فرستاد. روایتی در ذیل این آیه مؤید مطلب است که می فرماید: آنگاه که آدمی چشم از این جهان فرو می بندد، دستش از کار کوتاه می گردد و تنها به سه عامل دل می بندد: فرزند صالحی که از برای او دعا کند، صدقه جاریه که برای عموم منفعت بخشد، و دانشی که بعد از مرگ، به کار مردمان آید؛ «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ، وَ صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ، وَ عِلْمٌ بِهِ يُنْتَفَعُ بَعْدَ مَوْتِهِ» (طبرسی: ۱۴۳۰، ج ۲، ص ۷۱)

به بیانی دیگر، کارهای طبیعی انسان بر اساس انگیزه های مادی صورت می گیرد؛ ولی در پس این انگیزه ها، اهداف اصیلی هست که قرآن او را به آنها توجه می دهد و پیامدهای طبیعی اعمال را رهگذری برای آن اهداف می داند. همچنین خدای حکیم برای حفظ نوع و نسل آدمی نیز که تلاش و رنج فراوان می خواهد، همین گونه عمل

کرده است و برای پیدایش و حفظ و سرپرستی و پرورش و تربیت کودک که امور دشواری است، لذا یذ حیوانی (جنسی) - به عنوان مزدی نقد - و عواطف انسانی خاص قرار داده است تا بشر این کار سنگین و طاقت فرسا را بر عهده بگیرد، و گر نه انسان حاضر نبود کودک را با همه مشکلاتش بیوراند؛ پس علاقه مندی مرد به زن و فرزند که در نهاد او گذاشته شده است برای حفظ نسل انسان است نه فقط وسیله ارضای غریزه شهوت. (جوادی: ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۱۹۲)

به همین جهت حضرت امام رضا (ع)، فرزند را از نشانه های خیرخواهی خداوند حکیم برای انسان می داند و می فرماید: اگر ذات احدیت اراده خیر برای بنده خود نماید، او را صاحب فرزند می گرداند؛ «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ لَمْ يُمْتَه حَتَّى يُرِيه الْخَلْفَ» (مجلسی: ۱۴۲۷، ج ۱۰۴، ص ۹۱، ح ۷) کما اینکه سفارش نموده اند پیش از اقدام به عمل زناشویی، وضو بسازید؛ چه این عمل را نیز در دایره اعمال عبادی ملاحظه می نمایند، نه کاری صرفاً شهوانی «بَلَّغْنَا أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) كَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُعَاوِدَ أَهْلَهُ لِلْجَمَاعِ تَوَضُّاً وَضَوْءَ الصَّلَاةِ، فَأَحْبَبَ أَنْ تَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الثَّانِي عَنْ ذَلِكَ، قَالَ الْوَشَاءُ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَابْتَدَأَنِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ فَقَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِذَا جَامَعَ وَ أَرَادَ أَنْ يُعَاوِدَ تَوَضُّاً لِلصَّلَاةِ وَ إِذَا أَرَادَ أَيْضاً تَوَضُّاً لِلصَّلَاةِ، فَخَرَجْتُ إِلَى الرَّجُلِ فَقُلْتُ: قَدْ أَجَابَنِي عَنْ مَسْأَلَتِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ.» (همان، ج ۱۰۳، ص ۲۹۵، ح ۵۰)

روایتی رساتر نیز در اثبات قداست ازدواج از پیامبر (ص) ذکر شده که حضرت می فرماید: کسی که در او ان جوانی تشکیل خانواده می دهد، شیطان فریاد بر می آورد که دو سوم دینش را از من مصون داشت، پس من تنها در یک سوم از دین او می توانم کارگر باشم «ما من شاب تزوج فی حدائنه سنه إلا عَجَّ شيطانُه یا ویله یا ویله عصم منی ثلثی دینه فلیتق الله العبد فی الثلث الباقی» (همان، ص ۲۲۱، ح ۳۴)

بنابراین، اسلام به امر آمیزش زناشویی و التذاذ جنسی، نگاهی کاملاً ابزاری دارد و هرگز آن را به عنوان هدف اصیل ازدواج به رسمیت نمی شناسد؛ اگر چه این غریزه نیز باید به نوبه خود از راه مشروع، تأمین شود.

## ۲- تأمین آرامش

از کارکردهای جوهری تشکیل خانواده فراهم آوردن سکینه برای زوجین است. خداوند رحیم همسر را مایه آرامش قرار داده می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» (روم، ۲۱) این آیه به نخستین سنگ زیربنای جامعه بشری یعنی خانواده و رابطه روحی حاکم بر آن اشاره دارد. در این کریمه، هدف زندگی زناشویی، بقای نسل شمرده نشده؛ بلکه به دست آوردن آرامش عنوان شده است. آرامشی که از زندگی زناشویی حاصل می شود، به خاطر آن است که این دو صنف، مکمل هم و مایه شکوفایی و نجات و پرورش یکدیگر هستند؛ به گونه ای که هر یک از آن دو بدون دیگری ناقص است و از طریق همسری، تکامل خویش را حائز می گردد. این آرامش منحصر به جنبه جسمانی نیست؛ بلکه بعد روحانی آن، مهم تر و قوی تر است. در این شریفه، مودت مربوط به امور متقابل است ولی رحمت، یکجانبه و ایثارگرانه است و به صورت خدمات بلاعوض متجلی می شود. (مکارم: ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۴۴۷) امام علی بن موسی (ع) ضمن فرمایشات خود به این مهم دلالت می نمایند و در پاسخ پرسشی مبنی بر زمان تزویج در شب می فرمایند: خداوند منان شب را مایه آرامش قرار داد چنانکه زن را آرامش بخش آفریده است؛ «سئل الرضا (ع) عن وقت التزویج باللیل؟ فقال: لأن الله تعالی جعل اللیل سکناً و النساء إنما هن سکن» (ابن شهر آشوب: ۱۴۳۰، ج ۴، ص ۶۷۱) البته این آرامش بخشی یک سویه نیست بلکه کشش و جاذبه ای است دو جانبه و متقابل، با این تفاوت که زن و مرد در تأمین آرامش سهم

مختلفی دارند و زن به طور طبیعی از نقش مؤثرتری در این باره برخوردار است و به عنوان محور سکینه خانواده معرفی می شود؛ که شاید حرف جرّ «إلی» به جای «باء» مشعر به آن باشد و هر گونه شبهه ابزاری بودن خلقت او را دفع نماید، به تعبیری وجود زن، وجودی طفیلی و «غیره» نیست بلکه خود صنف زن نیز با توجه به خطابات عام قرآنی، برای تکامل و تعالی آفریده شده و در این عرصه فرقی میان مرد و زن نیست. به گمان «گوتتر» انگیزه های اصلی ازدواج را می توان گرایشهای دو سویه موجودات بشری به جنس مخالف، نیاز به همکاری دو جانبه در پیکار برای زیستن، میل به داشتن فرزند و ادامه نسل دانست. (ساروخانی: ۱۳۸۹، ص ۳۶) البته برای آرامش بخشی مرد، به آیه نشوز نیز می توان استشهاد کرد که خداوند مرحله دوم نهی از منکر را «قهر و هجر» قرار داده و روشن است که مراد از اقدام به چنین عملی، امید تأثیرگذاری است و لاجرم قبلاً وجود شوهر در کنار همسر مایه آرامش و سکینه او بوده و حال در اثر اقدام نسنجیده زن، باید خود تاوان آن را پس بدهد.

امام سید الساجدین (ع) در بیان حقوق همسر در رساله معروف خود می فرماید: و اما حق همسرت این است که بدانی به راستی خداوند او را مایه آرامش و آسایش و همدم و پرستار تو قرار داده و بایسته است که هر یک از شما زن و مرد به سبب همسرش خدای را سپاس دارد و بداند که این ارزانی خدا بر اوست و باید با نعمت خدا، نیک رفتار باشد و گرامیش دارد و با او سازگاری کند و اگر چه حق تو بر عهده او سخت تر و فرمان پذیری از تو در آنچه دوست داری و ناپسند می شماری - تا جایی که معصیت نباشد - بر او لازم تر است، ولی زن نیز حق مهرورزی و همدمی دارد و حق دارد که آرامشش در برآوردن لذتی که در انجامش ناگزیر است، فراهم شود «و أمّا حقّ رعیتک بملک النکاح فأنّ تعلم أنّ الله جعلها سکناً و مُستراحاً و أنساً و واقیه و كذلك کلّ واحد منکما يجب أن یحمد الله علی صاحبه و یعلم أنّ ذلك نعمه منه علیه، و وجب أن یحسن صُحبته نعمه الله و یکرّمها و یرفق بها، و إن کان حقّک علیها أغلظ و طاعتک بها ألزم فیما أحببت و کرهت ما لم تکن معصیه، فإنّ لها حقّ الرحمة و الموائسه و موضع السکون إلیها قضاء اللذّه التي لا بدّ من قضائها و ذلك عظیم» (حرانی: ۱۳۸۲، ص ۴۵۸)

### عوامل تحکیم خانواده

بعد از برداشتن گام بنیادی در تشکیل خانواده، نوبت به مرحله اساسی تر دیگر می رسد و آن اقدام به رفتارهایی است که این نهاد تکوّن یافته را هر چه بیشتر استحکام بخشد.

زن و شوهر با عقد قرارداد زناشویی، ملزم به رعایت یک سری وظایف و تعهدات در قبال یکدیگر می شوند؛ به طوری که بدون مراعات این حقوق و تکالیف و آراستگی به وصف احسان و گذشت و مدارا، هرگز روی آرامش را چنان که باید نخواهند دید. راجع به عناصر تداوم خداپسندانه زندگی زناشویی نیز آموزه هایی از طریق اهل بیت (ع) به دست ما رسیده که ذیلاً به مواردی از آنها اشاره خواهیم داشت.

از دیدگاه دینی، وظایف مرد عمدهً برای خارج از منزل لحاظ شده و تکالیف زن بیشتر در داخل خانه مقرر گردیده است، و تبیین افزون تر مطلب در پی خواهد آمد.

ذکر این نکته لازم به نظر می رسد که در مقوله حق و تکلیف، پیوسته دو طرف در نظر گرفته می شود و این گونه نیست که یکی همواره مکلف باشد و دیگری محق، بلکه در این رابطه دو سویه، هر دو جانب به هر دو وصف تکلیف و احقاق متّصف می شوند و تنها خالق هستی است که تکلیفی بر او بار نیست و جز او، نه کسی در عالم محقّ محض است و نه مکلف صرف.

در ارتباط با موضوع مورد بحث، یعنی حقوق زن و شوهر، قرآن کریم اصل این مطلب را به اثبات می‌رساند: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره، ۲۲۸) البته تماثل حقوق که در این بخش از آیه آمده، در اصل حق است؛ نه تساوی یا تجانس در حقوق (جوادی: ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۲۶۱) چنان که برخی چون علامه فضل الله بدان قائل شده اند (مهریزی: ۲۰۰۸، ص ۱۱۷) زیرا روشن است که مهم ترین حقوق زناشویی در مورد زن و شوهر باهم مغایرت دارند و برای مثال، حق نفقه (خوراک و پوشاک و درمان) و حق مسکن و حق مهریه مختص زنان و حق قوامیت (سرپرستی و حمایت) ویژه مردان است. بنابراین مراد از این آیه، تشبیه حقوق زناشویی به وظایف و تعهدات زناشویی در اصل وجوب و استحقاق مطالبه است نه در کیفیت و نوع آنها.

پیامبر بزرگوار (ص) در خطبه غدیریه به این مطلب تصریح دارند و می‌فرمایند: ای مردم! به تحقیق زنان بر شما حق دارند چنان که شما بر ایشان حق دارید «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِنِسَائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ حَقٌّ» (جاحظ: ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۳۴۹) می‌بینیم که ایشان به تبع قرآن، و در جهت درهم شکستن رسوم منحوس جاهلی، ابتدا حق را برای زنان اثبات می‌نمایند آنگاه مردان را نیز صاحب حق می‌دانند.

امیر مؤمنان (ع) نیز در تثبیت حق و تکلیف می‌فرمایند: کسی را حقی نیست جز که بر او نیز حقی است، و بر او حقی نیست جز آنکه او را حقی بر دیگری است، و اگر کسی را حقی بود که حقی بر او نبود، خدای سبحان است نه دیگری از آفریدگان «لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ، وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَ لَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶) و در مقابل یکی از انتقادات مرسوم از حقوق بشر نگاشته مدعیان آن، این است که «این مفهوم از تأکید بر تکالیف و وظایف انسانی غفلت کرده که این خود موجب افزایش خودخواهی و تضادهای اجتماعی است ... اعلامیه نسبت به این اشکال که مفهوم حقوق بشر اهمیت تکالیف را ناچیز جلوه می‌دهد آسیب پذیر است» (فریمن: ۱۳۸۷، ص ۵۵)

## ۱- خوش خلقی

بعد از تشریح نقش متقابل زن و مرد در ایجاد سکینه و بیان سهم اساسی زن در تأمین آرامش، اینک نوبت به خوش خویی زوجین در محیط خانواده می‌رسد. اخلاق نیکو در تأسیس خانواده و تداوم آن نقش بنیادی ایفا می‌کند؛ بلکه نقش آن در جامعه نیز انکار ناپذیر است به طوری که خداوند رحمان، عامل پیوستگی مردم را، نرمش و گذشت پیامبر معرفی می‌نماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ» (آل عمران، ۱۵۹) و در یک دستور العمل کلی، مؤمنان را به احسان دعوت می‌کند و می‌فرماید بازگشت نیکی و بدی تنها به سود یا زیان خودتان است «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (اسراء، ۷) بنابراین بر شما باد که طریق احسان پویید. اما در مورد همسران دستور ویژه ای صادر می‌نماید که باید با آنان به معروف رفتار شود «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء، ۱۹) البته روشن است که خوش رفتاری و گذشت از اشتباهات طرف مقابل، متوجه هر دو زوج می‌شود و بیانات ثامن الحجج (ع) مفید این معنی است و حتی آن را نشان درجه‌اعلای ایمان می‌دانند و از جد بزرگوار خود حضرت رسول (ص) نقل می‌فرمایند: «أَحْسَنَ النَّاسِ إِيْمَانًا أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا أَلْطَفَهُمْ بِأَهْلِهِ وَ أَنَا أَلْطَفَكُمْ بِأَهْلِي» (صدوق: ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۴۵۴) حتی امام رضا (ع) بدخلقی را مانعی از برای ازدواج می‌دانند، حسین بن بشار از آن جناب سؤال می‌کند که شخصی بد اخلاق از بستگان به خواستگاری دخترم آمده، تکلیف من چیست؟ حضرت پاسخ می‌دهند: اگر خوش خو نبود دخترت را به نکاح او در نیاور «أَنْ

لی قرابه قد خطب إلى و فی خلقه سوء، قال: لا تُرَوِّجُه إن كان سيئ الخلق» (مجلسی: ۱۴۲۷، ج ۱۰۳، ص ۲۳۵، ح ۱۷)

این از آن روست که زن امانت الهی بوده، و سزا نبود که در حق این امانت کوتاهی و تقصیری صورت پذیرد، آنجا که پیامبر (ص) در خطبه وداع می فرماید: «وإنما النساء عندكم عوان لا يملكن لأنفسهن شيئاً، أخذتموهن بأمانة الله و استحلتنم فزوجهن بكلمة الله، فاتقوا الله في النساء و استوصوا بهن خيراً» (جاحظ: ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۳۴۸) حضرت ثامن الائمه (ع) نیز به تاسی از جد مکرم خود همین عبارات را بیان می دارند و از درگاه احدیت آرزوی فرزند پربرکت و سالم را می نمایند «إذا أدخلت عليك فخذ بناصيتها و استقبل القبلة و قل: اللهم أمانتي أخذتها و بميثاقي استحلتت فرجها اللهم فارزقني منها ولداً مباركاً سويّاً و لا تجعل للشيطان فيه شركاً و لا نصيباً» (مجلسی: ۱۴۲۷، ج ۱۰۳، ص ۱۷۷، ح ۴۶) در توصیه زرین دیگری آن حضرت (ع)، داستانی را از علی بن ابی طالب (ع) ذکر می نماید که مردی امیرمؤمنان را به منزل خود دعوت کرد، امیر عارفان برای اجابت درخواست آن شخص، سه شرط را مطرح می نماید: چیزی از خارج منزل نیاورد، از وسایل موجود در خانه دریغ نورد، عیال خود را به مشقت نیندازد «دعاه رجل فقال له علي: علي أن تضمن لي ثلاث خصال، قال: ما هي يا أمير المؤمنين؟ قال: لا تدخل علينا شيئاً من خارج، و لا تدخر عنا شيئاً في البيت، و لا تجحف بالعيال» (صدوق: ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۹۶)

## ۲- تأمین مخارج زندگی

چنان که پیشتر اشاره شد، اسلام به نهاد خانواده دیدی تقدس آمیز دارد. طبق آموزه های نقلی و عقلی، هر اجتماعی و لو خرد باید سرپرستی از برای خود داشته باشد تا امور سامان یابد و پراکندگی به جمعیت مبدل گردد؛ زیرا با افکار و ایده های گونه گون، کارها به سرانجام نیک نمی رسد. امیرالمؤمنین (ع) بعد از شنیدن گفتار خوارج که می گفتند: «لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» فرمود: این یک سخن حق است که از آن باطل اراده شده است. بلی حکمی نیست مگر از آن خدا، ولی اینان می گویند: زمامداری و ریاست نیست مگر از آن خدا. وجود حاکم و زمامدار برای مردم ضروری است، چه نیکوکار و چه بدکار (غیر ظالم) «كلمة حق يَراد بها باطل! نعم إنه لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، و لكن هؤلاء يقولون: لا إمرة إِلَّا لِلَّهِ، و إنه لا بدّ للناس من أمير برّ أو فاجر» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰) نظر به این اصل و با توجه به ابتدای احکام شرعی بر مصالح و مفاسد حقیقی، طبق رأی دین و در نظام مطلوب شریعت - که جنبه فرازمانی دارد و ادعای امضائی بودن خللی در آن وارد نمی کند - مرد در اجتماع کوچک خانواده، این نقش را عهده دار شده است. «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» (نساء، ۳۴) اگر چه در علت یا حکمت بودن دو سبب مزبور در آیه مناقشه شده، لیکن اقرب به صواب آن است که سبب نخستین حکمت حکم یعنی قوامیت باشد و دومی علت آن؛ چه برای تفضیل مصادیق گوناگونی قابل تصور است که این آیه هیچ کدام از این مصادیق را به عنوان ملاک تفضیل تعیین نکرده است، ضمن آنکه معیاری برای ترجیح برخی از این مصادیق بر برخی دیگر در دست نداریم (بستان: ۱۳۹۰، ص ۵۳) عنایت به این نکته ضروری است که تفضیل مذکور در آیه، لزوماً به معنای برتری مطلق مرد بر زن در همه حوزه ها نیست بلکه تعبیر کریمه بیانگر تفضیل متقابل و دوطرفه است نه یک جانبه؛ یعنی زن دارای یک سلسله مزایا است و مرد نیز برخوردار از یک سری مواهب؛ وقتی مجموع مزایا را حساب کنیم زن برای مرئوسیت در محیط خانوادگی مناسب تر است (مطهری: ۱۳۹۱، ص ۷۷؛ آصفی: ۲۰۰۸، ص ۴۸) «وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا» (زخرف، ۳۲) که مبین تکوین متفاوت برای استخدام متقابل است.

آن که هفت اقلیم عالم را نهاد هر کسی را آنچه لایق بود داد

و مفسر بزرگوار قرآن فرموده: «عبارت دلیل رجحان فی الجملة است نه بالجمله؛ یعنی بعضی از مردها بر بعضی از زنها فضیلت دارند و چون در مقام تحدید است مفهوم دارد و مفهوم آن این است که بعضی از مردها به بعضی از زنها فضیلت ندارند. این فضیلت نداشتن دو صورت دارد: یکی تساوی مردها با بعضی زنها و دیگری فضیلت بعضی زنها از بعضی مردها» (جوادی: ۱۳۸۸، ص ۳۱۴؛ طریحی: ۱۴۳۰، ص ۱۰۹۱) به هر حال، آنچه با سیاق آیه مناسبت بیشتر دارد همان قول نخست است؛ چنانکه یکی از برتریهای مرد بر زن، نداشتن عادت ماهانه عنوان شده و پیامبر در پاسخ یهودیان فرمود: «و قد بین فضل الرجال علی النساء فی الدنیا، الأتری إلى النساء کیف یحضن و لا یمکنهن العبادۃ من القذارۃ، و الرجال لا یتصیبهن شیء من الطمث» (صدوق: ۱۴۳۰، ص ۱۴۶، مجلس ۳۵)، اما در خصوص علت بودن انفاق نیز نباید تردید کرد که علی (ع) در بیان قاعده کلی فرمود: با به عهده گرفتن رفع نیازمندی ها، سیادت اثبات می شود «و باحتمال المؤمن ینجب السؤدد» (نهج البلاغه، حکمت ۲۲۴) حال با توجه به موقعیت «باء» سببیت اگر مردی نه در قسم تعلیل تکوینی صاحب برتری بود و نه در بخش تعلیل تشریحی عامل به وظیفه، لامحاله قوامیت او بر همسرش متزلزل می گردد. البته این مطلب یعنی قوامیت در فرض ثبوت نیز به معنای حاکمیت مطلق شوهر بر همسر و فرمانبری بی چون و چرا از وی نیست، اینگونه نیست که طبق رسم مشؤوم جاهلیت، دست آهنین بلکه پولادین پدر بر خانواده حکومت کند، بلکه کارها را باید با تفاهم و درک متقابل پیش برد و چنانکه برخی صاحب نظران تصریح نموده اند نظام خانوادگی در اسلام «درون شورایی و برون سرپرستی مرد» است (جعفری: ۱۳۸۹، ج ۱۱، ص ۳۰۲، ذیل خطبه ۸۰) که در آن نه پدرسالاری حاکم است و نه مادرسالاری بلکه حاکمیت از آن «انسان سالاری» (همان، ص ۲۷۴) یا به تعبیر دیگر «حق مداری و حق سالاری» (جوادی: ۱۳۸۷، ز، ص ۳۲۴) است. البته باز نیاز به تذکر است که تحقق این امر، مستلزم ترقی زن و مرد هر دو می باشد.

ملک داری با دیانت باید و فرهنگ و هوش مست و غافل کی تواند؟ عاقل و هشیار باش

پادشاهان پاسبانند، خفتن شرط نیست یا مکن، یا چون حراست می کنی بیدار باش

این نظریه تأییدات فراوانی در سیره علمی و عملی معصومین دارد. برای توجیه نکته مزبور می توان به روایتی از امام رضا (ع) استناد جست که ایشان از امیرالمؤمنین (ع) نقل فرموده اند که: کردارها بر سه گونه اند: واجبات، مستحبات و گناهان. اما واجبات به فرمان و رضایت خدا و بر اساس قضا و قدر و علم و خواست حق تعالی صورت می پذیرد، اما مستحبات به فرمان (وجوبی) خدا نیست ولی بر اساس رضایت و قضا و خواست و علم حضرت احدیت انجام می گیرد، و اما گناهان به فرمان خدا نیست لیکن بر اساس قضا و تقدیر و مشیت و علم اوست پس آن گنه کار به سبب گناه کیفر بیند «الأعمال علی ثلاثه أحوال: فرائض و فضائل و معاصی. فأما الفرائض فبأمر الله و برضى الله و بقضاء الله و تقدیره و مشیته و علمه عزّ و جلّ، و أما الفضائل فلیست بأمر الله و لکن برضى الله و بقضاء الله و بمشیته الله و بعلم الله عزّ و جلّ، و أما المعاصی فلیست بأمر الله و لکن بقضاء الله و بقدر الله و بمشیته و علمه ثمّ یُعاقب علیها» (صدوق: ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۴۶۱)

تأمل در این روایت و مانند آن، شبهه هرگونه استبداد و تحکّم را می زداید و به جای ولایت مطلقه شوهر در امور خانواده، سرپرستی عادلانه و معقول و مصلحت آمیز حکم فرما می شود؛ و به تعبیر دیگر نصاب اخلاق در خانواده، کمتر از نصاب حقوق نیست و ایندو باهم انسان ساز هستند و حتی برخی ادعا کرده اند که «در فرهنگ اسلامی، مرز دقیق میان فقه و اخلاق، به هیچ روی، روشن نیست و شاید بتوان گفت که فقه اسلامی یک نظام حقوقی - اخلاقی است ناظر به چند و چون ارتباطات چهارگانه انسان: ارتباط انسان با خدا، با خودش، با انسانهای

دیگر، و با طبیعت» (ملکیان: ۱۳۸۷، ص ۴۷۲) لیکن باید گفت اخلاق با ملاکات احکام سر و کار دارد در حالیکه فقه با خود احکام کار دارد، مثلاً نگاه ناپاک به نامحرم از نظر فقهی حرام است و به لحاظ اخلاقی زهرآلود و مسموم که پیامبر (ص) فرمود: «النظر سهم مسموم من سهام إبليس فمن تركها خوفاً من الله أعطاه الله إيماناً يجد خلاوته في قلبه» (مجلسی: ۱۴۲۷، ج ۱۰۴، ص ۳۸، ح ۳۴) و بزرگ مفسر قرآن راجع به رابطه قانون و اخلاق و توحید می فرماید: «قانون و حقوق موجب سعادت نمی شود مگر با اخلاق کریمه، و اخلاق کریمه مراد را برآورده نمی سازد جز با پذیرش یگانگی ذات حق تعالی. پس توحید ریشه درخت سعادت را ماند که شاخسارش اخلاق کریمه است و این شاخه ها، میوه پاک خود را در جامعه تقدیم می دارد» (طباطبائی: ۱۴۲۷، ج ۱۱، ص ۱۱۸، ذیل «أبحاث حول التقوی الدینی و درجاته») لذا بسندگی به فقه متداول ناکافی است، و نباید حوزه فقه مصطلح را در میدان عمل از عرصه اخلاق تفکیک کرد؛ چه عدم تفصیل، با قرآن و سنت همخوانی دارد آنجا که خداوند می فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه، ۱۲۲) زیرا آنچه که تحت «لولاى تحضيضيه» قرار گرفته، تفقه در كل دين است يعنى مجموعه عقايد و اخلاق و حقوق، نه فقاهت در طهارت تا حدود و ديات. فقيه تنها اين نيست كه اصول را با جميع مباني از اول مبحث وضع تا آخر تعادل و تراجيح بداند و از آغاز بحث طهارت تا پايان بحث ديات بداند. اين يك قسمت از دين است نه تمام دين «بعض الشيء ليس بالشيء» و عدم التفات بدان يعنى تعضيه و تجزيه دين؛ به ديگر بيان، اين بخش، جزء لازم و ضرورى دين است ولى نمى توان تماميت دين را در آن خلاصه نمود.

عنان کلام را به دست گیریم و برگردیم به شاکله بحث. عالم آل محمد (ص) دیدی کاملاً الهی نسبت به فراهم آوردن هزینه های خانواده دارد و آن را امری کاملاً عبادی تلقی می نماید و تلاشگر در این راه را به مثابه مجاهدی می داند که در راه خداوند متعال، از جان خویش مایه می گذارد: «و قال العالم (ع): ضمنت لمن اقتصد أن لا يفتقر و اعلم أن نفقتك على نفسك و عيالك صدقة و الكاذب على عياله من حل كالمجاهد في سبيل الله» (مجلسی: ۱۴۲۷، ج ۱۰۴، ص ۷۲، ح ۱۴) پرواضح است که احکام حقوقی در اسلام، واجبات توصلی اند که نیت شرط درستی انجام آنها نیست، اما تمامی واجبات توصلی را می توان با قصد تقرب الهی به صورت عبادت درآورد. البته چنان که حضرت تصریح دارد باید در این کار، راه میانه را در پیش گرفت و هر دو قسم اسراف و اقتار مذموم و نکوهیده است؛ ناگفته پیداست که بیانات معصومین پیوسته ملهم از قرآن بوده و تنها جنبه توضیح و تبیین دارد و در این مورد خداوند در قانونی کلی می فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (فرقان، ۶۷) چنان که پیشتر اشاره شد طبق بیانات فقها که برگرفته از متون دینی است، مسؤولیت تأمین مخارج زندگی اعم از خوراک و پوشاک و مسکن همسر بر عهده شوهر بوده و از حقوق واجب زوجه به حساب می آید و با وجود کشیده شدن بانوان به عرصه کار و فعالیت و صاحب درآمد شدن، این حق و تکلیف همچنان به قوت خود باقی است.

اما ذکر این نکته ضروری است که با وجود آنکه اشتغال زن به معنای کار درآمدزا به خودی خود هیچ ممنوعیتی در اسلام ندارد به استثنای مشاغل فسادانگیز، لیک توصیه و تشویق و ترغیب خاصی نیز نسبت به روی آوردن زنان به کارهای خارج از خانه در متون دینی - تصریحاً یا تلویحاً - ملاحظه نمی شود مگر در مواردی که زن اولویت داشته باشد مانند پزشکی زنان و اموری که ارباب رجوع دائماً یا غالباً از صنف خودشان بوده و به این ترتیب می توان گوشزد کرد که آموزه های اسلامی با الگوی تقسیم کار جنسیتی نه تنها مخالفتی نکرده بلکه برعکس احکام الزامی یا ارشادی دین در اثبات و تثبیت این الگو نقش مؤثری ایفا نموده است و در غیر این صورت رجحان

فعالیت برون منزلی زنان را تنها به عنوان ثانوی می توان استنتاج کرد، و حتی استشهاد و استدلال به فعالیت دختران حضرت شعیب (ع) (مهریزی: ۲۰۰۸، ص ۱۵۳) نیز صحیح به نظر نمی آید.

متن آیه چنین است: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّهُ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ» (قصص، ۲۳) تأمل در کریمه خود مبین و مقرر مدعا است. نخست اینکه در عین اثبات - نه تثبیت - کار شبانی، عبارت «وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ» توهم هرگونه اختلاط را زایل می کند، ثانیاً تعبیر «وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ» در پاسخ پرسشی مقدر آمده و آن اینکه شما چرا به این کار مبادرت کرده اید؟ جواب داده اند: پدرمان مردی است بسیار سالخورده و ناتوان که یارای شبانی ندارد. باید گفت نهایت آنچه از این آیه برمی آید اثبات فعالیت زن و قیام به کاری - غالباً مردانه - است آن هم به حکم ضرورت و تنها بیانگر جواز اصل حضور زن در اجتماع است - که با این اصل کسی مشکلی ندارد -، نه اینکه مثبت مطلوبیت باشد؛ تجاهل و تناسی این اولویت بندی باعث شده شاهد پیامدهای ناخوشایندی در سطح جهانی و از جمله در جامعه خود باشیم که مقتضی اندیشیدن راه کارهای سازنده و صحیح است. نیکوست مجدداً عنایت شود، نگارنده هرگز در صدد دفاع از پرده نشینی و انزوا و محبوسیت صنف زن در چهاردیواری خانه نیست که اسلام، دینی است اجتماعی نه اعتزالی، و اساساً یکی از فلسفه های تشریح حجاب، تجویز خروج زن از منزل است و گر نه حضورش در خانواده و نزد شوهر و فرزندان، که نیاز به این همه بحث و جدل فقهی پیرامون حدود پوشش و ستر و غضب بصر ندارد.

شایسته است مثالی تقدیم عزیزان شود تا به عمق مسأله خوب اشاره گردد. در روزگار ما که خانواده ها شکل هسته ای یافته و از حالت گسترده آن خارج شده، اگر زن و مرد هر دو مشغول فعالیت در بیرون از منزل شوند، چه کسی مسؤولیت تربیت و آموزش فرزندان را به عهده خواهد گرفت؟ ظاهراً با در نظر گرفتن شرایط عصر، پاسخی جز مهدکودک ها و کودکستان ها وجود ندارد، حال آیا می توان تصور کرد این مراکز، همان کارکردی را داشته باشند که مادران تحصیل کرده و آگاه (!) دارند - در پی خواهد آمد - آیا گردانندگان این مؤسسات همان احساسات و عواطف را به فرزندان دیگران منتقل می کنند که مادران کودکان؟! زهی خیال باطل!

باز ناگزیر از رجوع به سخن متفکر شهید هستیم ایشان می گویند: «زنها در قدیم مشهور بودند که زیاد غیبت می کنند. شاید این به عنوان خصلت زنانه معروف شده بود که زن طبیعتش این است و جنساً غیبت کن است؛ در صورتی که چنین چیزی نیست، زن و مرد فرقی نمی کنند. علتش این بود که زن - مخصوصاً زنهای متعینات، زنهایی که کلفت داشته اند و در خانه، همه کارهایشان را کلفت و نوکر انجام می دادند - هیچ شغلی و هیچ کاری، نه داخلی و نه خارجی نداشت، صبح تا شب باید بنشینند و هیچ کاری نکنند، کتاب هم که مطالعه نمی کرده و اهل علم هم که نبوده؛ باید یک زن هم شأن خود پیدا کند؛ با آن زن چه کند؟ راهی غیر از غیبت کردن به رویشان باز نبوده و این برایشان یک امر ضروری بوده؛ یعنی اگر غیبت نمی کردند واقعاً بدبخت و بیچاره بودند» (مطهری: ۱۳۷۴، ص ۴۱۷) از ایراد این کلام، چهار دهه سپری می شود و حکمی که استاد، برای طبقه خاصی از زنان، ثابت کرده اند، اینک از جهتی تسری یافته؛ چه در گذشته خانواده ها معمولاً پر جمعیت بوده و رسیدگی به امور آنان، بیشتر وقت خانم خانه را اشغال می کرده، ولی اکنون با کاهش شمار فرزندان، و با فرض عدم تحصیل کردگی زنان، تصور می شود وضع بهتر شده یا وخیم تر؟

بی اعتنایی به تعالیم ناب دینی و برخورد نامناسب با زن در درون خانواده و عدم معاشرت نیکو با وی توسط بسیاری از مردان باعث شده تا برخی چنین بینگارند که «یکی از مهم ترین انگیزه هایی که شوهر را به مخالفت با



اشتغال زن و می دارد ترس از این واقعیت است که درآمد مستقل به تدریج شعور انسانی و شخصیت زن را بیدار می کند و در نتیجه زن در برابر اهانتها و تحقیرها و کتکهای شوهر به سادگی گذشته تسلیم نمی شود. این وضع دیگر به مرد اجازه نخواهد داد که بی پروا و بدون توجه به احساسات زن خویش، به ازدواج مجدد یا عشق بازی با دیگر زنان پردازد و یا او را به صورت حیوانی بی هدف به یک زندگی خالی و یک نواخت در چار دیواری خانه محبوس کند.» (سعداوی: بی تا، ص ۳۳۲)

مسأله دیگر که تحت پوشش قوامیت شوهر بر زن است قضیه خروج زن از منزل است به این نحو که زن بدون اجازه شوهر حق خارج شدن از منزل را ندارد و این موضوع، تقریباً مورد وفاق همه مشایخ فقهات می باشد. اگر چه این عدم خروج بدون اذن شوهر را به طور مطلق بیان کرده اند، ولی عمل بدان به نظر می آید با مبانی مسلم اسلامی سر ناسازگاری داشته باشد و موجب بروز تعارض در اصول دینی گردد، علاوه بر آنکه دیگر امکان عملیاتی شدن چنین ایده ای وجود ندارد. درست است که شوهر حق دارد از بیرون رفتن همسرش و ارتباط او با نامحرمان و بیگانگان ممانعت به عمل آورد؛ ولی حق ندارد وی را از تحصیل علم ضروری و فراگیری احکام دینی و مسائل شرعی بازدارد؛ این مسأله به اندازه ای حائز اهمیت است که طبق روایتی که زراره از امام صادق (ع) نقل کرده - با اغماض از سند آن - صدق حضرت حوا توسط خداوند سبحان، تعلیم معالم دین به وسیله حضرت آدم (ع)، تعیین شده است «فقال: یا رب! فإني أخطبها إليك فما رضاك لذلك؟ فقال: رضائي أن تُعلمها معالم ديني» (صدوق: بی تا، ج ۱، ص ۱۸، باب ۱۷، ح ۱) و از مسلمات احادیث نبوی است که ایشان فرمودند: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» (کلینی: ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۲۰، کتاب فضل العلم، ح ۱) و بدیهی است که «مسلم» در اینجا خصوصیت ندارد و در مقابل «مسلمه» قرار نمی گیرد. متفکر شهید راجع به اینکه آموختن کدام دانش ضروری است می فرماید: «علم یا خودش هدف است و یا مقدمه است برای هدفی. هر جا که خودش هدف است واجب است مثل همین اصول عقاید. هر جا هم که خودش هدف نیست اگر هدفی از هدفهای اسلامی متوقف به آن باشد از باب مقدمه واجب، واجب می شود» (مطهری: ۱۳۷۴، ص ۳۱) از این رو شوهران یا باید اجازه خروج از منزل را برای تحصیل این امور به زنان بدهند یا در خانه زمینه یادگیری آن را فراهم آورند، و گر نه در برابر جامعه اسلامی مسؤول هستند؛ چه امت اسلامی به زنانی عالم و فرهیخته و متخصص نیاز دارد که بیمارستانها و آموزشگاهها و آزمایشگاهها و مراکز دیگر مخصوص بانوان را اداره کنند.

مقدمات و شرایط رسیدن به چنین مسؤولیتی تحصیلی و اکتسابی است نه حصولی و تفضلی؛ یعنی باید عده ای از بانوان امت اسلامی به مجامع علمی راه یابند و این علوم را در حد کامل فراگیرند و نیازهای جوامع اسلامی را برآورده سازند تا زنان مسلمان در انجام دادن این امور نیازمند ارتباط و تماس با نامحرم نباشند. نباید گفت مسأله فراگیر درمان و مانند آن با ضرورت حل می شود؛ زیرا می توان جلوی اصل ضرورت را گرفت و کارشناس و متخصص زن پرورش داد.

چگونه دین مقدس اسلام از یک سو اجازه اختلاط بین اجانب را نمی دهد، حتی شمار واژگان رد و بدل شده میان آنان را حداکثر تا ۵ کلمه - نزد غیر شوهر و غیر محرم - محدود می نماید چنان که در حدیث مفصل مناهی آمده «نهی أن تتكلم المرأة عند غیر زوجها و غیر ذی محرم منها أكثر من خمس كلمات مما لا بد لها منه» (صدوق: ۱۴۳۰، ص ۳۰۸، مجلس ۶۶) و از سوی دیگر مقدمات دانش اندوزی صنف زن را بر پایه موازین ستر و عفاف و پاکی مهیا نمی کند؟!!

انصاف آن است دینی که ندای محدودیت توأصل زن و مرد را سر می دهد - با غمض نظر از سند؛ چه علامه فضل الله حدیث را غیر صحیح می داند و از آیت الله خوئی نیز اعتراف به ضعف سند را نقل می نماید (مهریزی: ۲۰۰۸، ص ۱۱۸) - و می گوید: بهترین چیز از برای زن، آن است که مردان را نبینند و مردان نیز ایشان را نبینند «خیر للنساء أن لا یرین الرجال و لا یرهن الرجال» (اریلی: ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۱۷۷) چگونه حاضر است زنان را نزد کارشناس مرد بفرستد؛ بلکه قطعاً امکاناتی را برای خودکفایی زنان فراهم می آورد، به قول استاد مطهری «آنچه اسلام لااقل به صورت ارجحیت و استحباب، زائد بر ستر واجب، گفته است حریم است نه پرده نشینی، و میان این دو تفاوت بسیار است. کار اجتماعی با بودن حریم هیچ مانعی ندارد» (مطهری: ۱۳۹۰، ص ۳۱) «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (کهف، ۱۰۴ - ۱۰۳)

زنان را همین بس بود یک هنر نشینند و زایند شیران نرا!

فقیه شهید در جای دیگر برای طرد رسوبات رسوم منحوس جاهلی می گوید: «این فکر که زن فقط و فقط باید در کنج خانه محبوس بماند و حتی با حفظ حریم و رعایت عفاف هم از علم و از هر کمالی الزاماً باید محروم بماند و کاری جز اطفاء شهوت مرد و خدمتکاری مرد ندارد ... علاوه بر اینکه با اسلام جور نمی آید بر ضد عواطف انسانی است» (مطهری: ۱۳۹۰، ص ۷۴)

حتی تعبیرات فراوانی که از سوی معصومین (ع) در تقلیل از شأن زن نقل می شود، هرگز به لحاظ شخصیت حقیقی او نیست و نمی توان انگشت بی عدالتی را متوجه دین ساخته و چهره ملکوتی آن را مشوه نمود بلکه ناظر به «غلبه خارجی است که از دور نگه داشتن این صنف گران قدر از تعلیم و محروم نگه داشتن این گروه توانمند از تربیت صحیح ناشی شده است» (جوادی: ۱۳۸۷، ز، ص ۳۶) و «بنابر آنچه که از کتب اختصاصی درباره زنها و دیگر کتب تاریخی بر می آید، شماره زنهای با شخصیت از نظر علمی و اخلاقی و اصول عالی انسانی، با در نظر گرفتن محدودیت های طبیعی و تحمیلی، نسبت به مردان کمتر نبوده اند. و این یکی از دلایل اعجاز قرآن است که مرد و زن را در اوصاف عالی انسانی، مشترک معرفی نموده است» (جعفری: ۱۳۸۹، ج ۱۱، ص ۳۰۲، ذیل خطبه ۸۰)

از این گذشته، مگر از بنیادی ترین کارکردهای خانواده تربیت فرزندان سالم و صالح نیست؟ آیا جز این است که جامعه سالم، از خانواده های سالم پدید می آید؟ چنان که جامعه شناسان در تعریف خانواده بیان داشته اند «خانواده یک گروه خویشاوند است که در اجتماعی کردن فرزندان و برآوردن برخی از نیازهای بنیادی دیگر جامعه، مسؤولیت اصلی را بر عهده دارد» (کوئن: ۱۳۷۵، ص ۱۲۷) باز در تأکید نقش این نهاد می گویند: «در سراسر تاریخ بشر، خانواده همیشه عامل اصلی اجتماعی کردن اولیه فرزندان بوده است. پس از تولد کودک، خانواده برای یک دوره زمانی به نسبت طولانی، تنها گروهی است که با کودک تماس گسترده ای دارد. به همین دلیل، خانواده نقش عمده ای در شکل گیری رویکردها، ارزشها و باورداشتهای کودک به عهده دارد و بر نوع روابطی که او با عوامل و نهادهای دیگر اجتماعی برقرار می کند، تأثیر می گذارد.» (همان، ص ۱۳۲) در این بین، وضعیت پدر که مشخص است زیرا وی به ویژه در عصر کنونی به شدت مشغول تأمین مایحتاج خانواده است و فرصت کافی برای رسیدگی به فرزندان را ندارد، این جاست که نقش مادر پررنگ تر می شود، اما از مادر امی، چه انتظاری است؟! چه در چنته دارد که بخواهد در اختیار کودک خود گذارد؟! و این است سر آنکه گفته اند: ۲۰ سال پیش از ولادت فرزند، باید در تربیت او کوشید و آن هم با تربیت مادر.

سخن اندیشمند معاصر به نحو اجمال قابل پذیرش است که می فرماید: «این یک اصل تجربه شده ایست که اگر در یک خانواده، زن یک انسان کامل و خردمند و باتقوی باشد، با اطمینان نزدیک به ۹۸ درصد، همه اعضای آن

خانواده سعادت‌مند خواهند بود چه مرد و چه کودک شیرخوار. در صورتی که اگر زن بی اعتنا به مسائل انسانی و از تدبیر و تقوی بی بهره بوده باشد، مرد هر اندازه هم که در اوج عظمت‌های انسانی بوده باشد، تأثیرش در خانواده بسیار ناچیز خواهد بود. این جمله که می‌گوید: «زن خردمند می‌تواند مرد احمق را عاقل نماید، ولی مرد خردمند قدرت سازندگی زن احمق را ندارد» مستند به واقعیات فراوانی است» (جعفری: ۱۳۸۹، ج ۱۱، ص ۲۷۵) و در تأیید سخن حضرت علامه مبنی بر صعوبت تغییر پذیری ویژگی‌های شخصیتی زن، به روایتی از پیامبر اشاره می‌کنیم که حضرت فرمود: زن، دنده کجی را ماند که اگر به حال خود رهاش کنی از آن سودبری و اگر سعی در راست کردنش نمایی، لامحاله بشکند «إِنَّمَا مِثْلُ الْمَرْأَةِ مِثْلُ الضَّلْعِ الْمُعْوَجِّ إِنْ تَرَكْتَهُ انْتَفَعَتْ بِهِ وَ إِنْ أَقْمَتَهُ كَسَرْتَهُ» (حر عاملی: بی تا، ج ۱۴، ص ۱۲۳، باب ۹۰) البته هر غیر عالم مجرد از عقلانیت، خواه مرد و خواه زن، این خصلت را دارد؛ چه «همه قبیله من عالمان دین بودند».

هر که در خردیش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست  
چوبِ تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست

از نظر روانشناسان در حوزه اختلالات جنسی نیز ریشه‌های سردمزاجی در خانمها از بعد روانشناختی در وهله نخست به نوع تربیتی باز می‌گردد که خانمها از دوره نوجوانی دریافت می‌کنند. متأسفانه در ارتباط با تربیت جنسی فرزندان، نه تنها اطلاعات بسیار کم است بلکه در بسیاری موارد، فرزندان تحت آموزه‌های غلطی در این ارتباط قرار می‌گیرند، به گونه‌ای که با برخوردهای اشتباه، از سوی والدین، موضوع روابط جنسی گناه آلود و کثیف یا حیوانی به فرزندان‌شان معرفی می‌شود و ناخواسته زمینه بهره‌گیری و لذت بردن از روابط جنسی سالم و درست از دخترانشان پس از ازدواج گرفته می‌شود، امری که استحکام و دوام بنیان مقدس خانواده را به شدت به مخاطره می‌اندازد. این بدان جهت است که در انسان برخلاف سایر جانداران، کیفیت همبستر شدن و انجام رفتار جنسی با همسر غریزی نیست، بلکه آموختنی است و باید روش صحیح آن را یاد گرفت، گرچه اصل وجود غریزه جنسی غریزی و فطری است.

### ۳- پاسخ گویی به غریزه جنسی

شاید موطن مناسب این موضوع، در بخش حکمت تشکیل خانواده بود، لیکن بهتر دیدیم در قسمت عوامل تحکیم آن با تفصیل بیشتری، از اجابت نیاز جنسی سخن گوئیم؛ اگر چه آنجا نیز تاحدی بدان اشارت رفت. از مهم ترین حقوقی که همسران نسبت به هم دارند، ارضای نیاز جنسی طرف مقابل است. این حق از اهمیت بسیار فوق العاده‌ای برخوردار است به گونه‌ای که عدم استجابت آن، نتایج ناگواری دارد و در خوش بینانه ترین حالت، - در صورت تداوم حیات زناشویی - زندگی مشترک ناخوشایندی را برای ایشان رقم می‌زند؛ چه طبق آمارها و تحقیقات انجام گرفته، حدود نیمی از طلاقها، ریشه در مسائل جنسی نابسامان دارد. رابطه جنسی یک مسأله انسانی است، گر چه همچون خوردن و آشامیدن از وجوه مشترک میان انواع حیوانی تلقی می‌شود ولی کنترل و هدایت آن، متناسب با هنجارهای اجتماعی به آن معنا می‌بخشد معنایی که مبنای حفظ بنیان عاطفی خانواده به شمار می‌آید. دین مبین اسلام، رهنمودهای ارزشمندی جهت تأمین تقاضاهای جنسی همسران دارد که اگر نیک مورد توجه قرار گیرد، بسیاری از مشکلاتی که باعث سست شدن پایه‌های خانواده می‌شود، از میان خواهد رفت.

برخلاف پندارهای پیشینیان، که تصور می‌نمودند در برقراری ارتباط جنسی، این تنها مرد است که متلذذ می‌شود و زن بهره‌چندانی از آن ندارد، روایات وارده از معصومین این استمتاع را برای زن و شوهر هر دو اثبات می‌نمایند

و بلکه شهوت جنسی در زن را قوی تر از میل مرد می دانند. در روایتی از صادق آل محمد (ص) چنین آمده که نسبت شهوت زن در قیاس با شهوت مرد ۹ به ۱ است و در ادامه می افزاید صفت حیا نیز به همین اندازه بین آن دو تقسیم شده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ الشَّهْوَةَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ، تَسَعُهُ مِنْهَا فِي النِّسَاءِ وَوَاحِدَةٌ فِي الرِّجَالِ، وَ لَوْلَا مَا جَعَلَ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ فِيهِنَّ مِنْ أَجْزَاءِ الْحَيَاءِ عَلَى قَدَرِ أَجْزَاءِ الشَّهْوَةِ لَكَانَ لِكُلِّ رَجُلٍ تِسْعُ نِسْوَةٍ مُتَعَلِّقَاتٍ بِهِ» (صدوق: ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۶۵۲، ح ۹۹۱) بر این اساس، زن و مرد هر دو در التذاذ جنسی شریک هستند. چنانکه عالم آل محمد (ص) در روایتی از پیامبر از جبرئیل از خداوند نقل می فرمایند: دختران باکره، میوه را مانند که باید به هنگام رسیدن چیده شوند و الا فاسد می شوند و از فتنه در امان نیستند؛ «إِنَّ الْأَبْكَارَ مِنَ النِّسَاءِ بِمَنْزِلَةِ الثَّمَرِ عَلَى الشَّجَرِ، فَإِذَا أُبْنِعَ الثَّمَرُ فَلَا دَوَاءَ لَهُ إِلَّا اجْتِنَاؤُهُ وَ إِلَّا أَفْسَدَتْهُ الشَّمْسُ وَ غَيْرَتَهُ الرِّيحُ، وَ إِنَّ الْأَبْكَارَ إِذَا أُدْرِكْنَ مَا تُدْرِكُ النِّسَاءَ فَلَا دَوَاءَ لَهُنَّ إِلَّا الْبُعُولُ وَ إِلَّا لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِنَّ الْفِتْنَةُ» (صدوق: ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۲۴۳) همین طور امام صادق علیه السلام در کلام دیگری دارند که چهار چیز از چهار چیز سیر نمی شود زمین از باران، چشم از نگریستن، زن از مرد، دانشمند از دانش «أَرْبَعَةٌ لَا يَشْبَعْنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ: الْأَرْضُ مِنَ الْمَطَرِ، وَ الْعَيْنُ مِنَ النَّظَرِ، وَ الْأُنْثَى مِنَ الذَّكَرِ، وَ الْعَالِمُ مِنَ الْعِلْمِ» (صدوق: ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۵۵۸) البته کامیابی جنسی، یکی از نیازهای مطرح زن و شوهر است و گر نه چنان که پیشتر اشارت رفت، عامل آرامش بخشی و حفظ نسل از اهداف پیوند این دو صنف به حساب می آید که ارتباط مزبور تنها مزدی است نقد از برای تحمل دشواری های متعاقب.

برای تبیین اهمیت والای این قضیه در نظر دین مقدس اسلام باید به حکمی فقهی اشاره نمود که نشانگر بنیادی بودن برقراری این ارتباط است؛ در دیدگاه اسلام برای تحقق زنا محصن یا محصنه که مستلزم کیفر سنگسار است چند شرط یکسان نسبت به زن و مرد وجود دارد: ۱- همسر دار بودن شخص زناکار ۲- ازدواج دائم ۳- دخول ۴- دسترسی به همسر؛ بنابراین ارتکاب زنا توسط شخص مجرد یا کسی که فقط همسر موقت دارد یا شخص ازدواج کرده قبل از دخول یعنی در دوره عقد مرتکب زنا شود یا شخص در زمان فقدان دسترسی به همسر (به دلیل مسافرت، زندانی بودن و ...) دست به فحشا زند مشمول مجازات سنگسار نخواهد شد. (بستان: ۱۳۹۰، ص ۲۰۹)

گفتنی است طبق فتوای فقهای بزرگوار، زن بایستی در هر حال خود را برای همسر خود مهیا نماید و در برابر خواست استمتاع جنسی شوهر، بدون دلیل مخالفت نکند، و حتی بسیار خلوت گزینی با همسر در کنار استعمال بوی خوش و ستردن موی زائد در کلام امام رضا (ع) از سنن پیامبران عنوان شده «ثَلَاثٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ: الْعَطْرُ وَ إِحْفَاءُ الشَّعْرِ وَ كَثْرَةُ الطَّرِيقَةِ» (حرانی: ۱۳۸۲، ص ۸۰۲، ح ۵) و در صورت بروز خوف عقلایی نشوز - که در حال تعادل، ظاهراً پدیده ای است نادر؛ چه طبق مطالب پیش گفته زوجین هر دو از این رابطه احساس لذت می نمایند - اقدامات تأدیبی سه گانه (وعظ و هجر و ضرب) - بر اساس ترتیب منطقی - در نظر گرفته شده است. با این ایضاح که مرحله سوم تنها به عنوان حق مطرح شده نه حکم وجوبی.

این در صورتی است که طبق برخی روایات از امام علی بن موسی (ع) از جد بزرگوارش علی بن ابی طالب (ع)، توصیه به قلت مجامعت شده که برای بقا و سلامت انسان سودمند بوده چنان که سحرخیزی و اختیار پای پوش نیکو و جامه سبک نیز چنین نقشی را ایفا می کنند «مَنْ أَرَادَ الْبَقَاءَ - وَ لَا بَقَاءَ - فَلْيُبَاكِرِ الْغَدَاءَ وَ يُجَيِّدِ الْحِذَاءَ وَ يُخَفِّفِ الرِّدَاءَ وَ لِيُقَلِّ غَشِيَانَ النِّسَاءِ» (مجلسی: ۱۴۲۷، ج ۱۰۳، ۲۸۶، ح ۱۴) در تأکید مضمون فوق و تحذیر از شهوت پرستی، امام رضا (ع) فرمود که تنها از روی میل شدید اقدام به مقاربت نمایید «لَا تُجَامِعْ إِلَّا مَنْ شَبَبَ» (همان، ج ۶۶، ص ۲۱۷، ح ۹) بنابراین اگر چه طبق تعالیم دینی، زن جز در موارد مشخص، حق خودداری از تمکین در برابر شوهر را ندارد لیکن این مشروعیت و اباحه و تجویز هرگز به معنی مطلوبیت و مطبوعیت و خیریت از نگاه

دینی نیست. استاد آیت الله علمی اردبیلی می فرماید: «معلوم است که حق شوهر، استمتاع و امثال این کلمات، صرفاً در اجابت همبستری شوهر با خانم است، البته به طور عادی از حیث مقدمات و مؤخرات عمل مانند تقبیل و ملاعبه و امثال آن، و بر حسب ضوابط و اصول کلی، باید حق در قالب عرف و رسوم ازمنه و عصرها باشد، پس اگر شوهری معمولاً خواهان ملاعبه یا تقبیل و مضاجعه همسر باشد، مخالفتش نفی حق شوهر و یا نفی استمتاع نیست، بلکه چنین رویه هایی غیر عادی و به شخص زوجه ضرر دارد با لاضرر منتفی است و خلاصه حق استمتاع باید دارای اسلوب و قانونی باشد نه ابتدال و دیکتاتوری و فنای انسان دیگر در لذت خود و یا بازیچه دانستن خلقت زن و خلاصه کردن آن در ایفای لذایذ مطلقه شوهر. خداوند انسان را به عدل و احسان مطلق دعوت می کند که در رأس امور و قوانین است» (جهانگیری: ۱۳۸۸، ص ۲۵۴)

هالبواکس، محقق معروف فرانسوی و شاگرد دورکیم در همین رابطه (برخورد طبیعت و فرهنگ و اولویت فرهنگ) می نویسد: «جایی که می توانست صرفاً جولانگاه طبیعت باشد و با آن سواقت کور طبیعی آرام پذیرند، چنان در سیطره فرهنگ قرار می گیرد و با آداب و رسوم گاه طولانی و همیشه پیچیده اجتماعی همراه می شود که در بسیاری موارد، سواقت طبیعی در لابلای این همه قواعد اجتماعی به بوته اجمال نهاده می شود، این از آن روست که همواره گروه اجتماعی، ابزار و وسایل بسیاری در راه بسط سلطه خود بر روی رفتار (حتی پنهان) اعضای خویش دارد؛ گروه اجتماعی می تواند افعال انسانها را با دگرگون سازی انگیزه های آنان به نظم آورد» (ساروخانی: ۱۳۸۹، ص ۱۸۲)

راجع به حق زناشویی مرد سخن گفته شد، اما در باب تحدید حق جنسی زن، مشهور فقها همان یک مرتبه مقاربت در هر چهار ماه قمری است. شاید این امر خود از موارد تمایز فقهی میان زن و مرد باشد که ظاهراً نوعی بی عدالتی از آن به مشام می رسد.

فقههای بزرگوار برای اثبات مدعای خود به چهار دلیل تمسک جسته اند که عبارتند از: ۱- اجماع ۲- قاعده نفی عسر و حرج یا قاعده نفی ضرر ۳- ادله ایلاء ۴- روایات

اما در خصوص اجماع باید گفت: صرف نظر از اینکه در مسأله جز اجماع منقول، اجماعی وجود ندارد، مدرکی بوده و مستند به روایت است. از این رو اعتبار اجماع را به عنوان یک دلیل مستقل از دست داده است؛ چه کاشفیت اجماع بسته به وجود آن در طبقه اول فقها است به گونه ای که کاشف از قول معصوم (ع) باشد و ظاهراً نخستین کسی که این فتوا را در کتب خود مطرح نموده شیخ طوسی است.

اما در مورد دو قاعده مزبور می توان گفت: دلیل اضرار و حرج بر فرض صحّت، منحصر در چهار ماه نیست، بلکه به هر مقداری که باعث اضرار و حرج بشود؛ چه کمتر از چهار ماه یا بیشتر از آن، برای مرد جایز نیست نزدیکی با همسر خود را ترک کند؛ چه اصولیون، قاعده حرج و ضرر را دایر مدار حرج و ضرر شخصی دانسته اند نه نوعی، حتی فراتر از آن، در مورد یک شخص در دو وضع متفاوت، یا دو زمان مختلف، یا دو مکان متفاوت حالت عسر و حرج متفاوت می شود. از سوی دیگر، «نفی حرج در مورد خود شخص است نه دیگری، اضرار به غیر نیز در مورد فعل ضرری است نه فعلی که ترک آن باعث ضرر به دیگری می شود.» (جهانگیری: ۱۳۸۸، ص ۲۰۰)

خالی از لطف نیست در اینجا به بیان لطیف استاد شهید در باب قواعد نامبرده اشارتی داشته باشیم ایشان می فرمایند: «یکی دیگر از جهاتی که به این دین (اسلام) خاصیت تحرک و انطباق بخشیده و آن را زنده و جاوید نگه می دارد این است که یک سلسله قواعد و قوانین در خود این دین وضع شده که کار آنها، کنترل و تعدیل قوانین

دیگر است. فقها این قواعد را قواعد «حاکمه» می نامند، مانند قاعده «لا حرج» و قاعده «لا ضرر» که بر سراسر فقه حکومت می کند. کار این سلسله قواعد، کنترل و تعدیل قوانین دیگر است. در حقیقت، اسلام برای این قاعده ها نسبت به سایر قوانین و مقررات، حق «وتو» قائل شده است» (مطهری: ۱۳۸۶، ص ۱۰۸)

اما درباره ایلاء نیز مناقشاتی صورت پذیرفته است. از جمله اینکه ایلاء و حق جنسی زن، دو مقوله جدا از هم هستند؛ چرا که اولی حکم تعبدی محض است در حالی که دومی حقی است طبیعی. از طرف دیگر، تعیین مدت چهار ماه از زمان مراجعه به محکمه احتساب می شود نه از زمان صدور ایلاء؛ چنان که در روایتی از امام رضا (ع) بدان تصریح شده «أجل الإیلاء أربعة أشهر بعد ما یأتیان السلطان» (مجلسی: ۱۴۲۷، ج ۱۰۴، ص ۱۷۱، ح ۱۱) در حالی که امکان دارد حتی در حین ایلاء نیز، از آخرین واقعه، زمانی بیشتر یا کمتر سپری شده باشد. وانگهی علت مذکور برای این حکم که نهایت بردباری زن در برابر متارکه مرد چهار ماه است، ادعای مزبور را به اثبات نمی رساند بلکه بیانگر حالت به اصطلاح کارد به استخوان رسیدن زن است و تعبیر ثامن الحجج (ع) مبین مدعا است «فقال عز و جل: «لِلَّذینَ یُؤلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرْبُصٌ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» فلم یُجز للرجل أكثر من أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فی الإیلاء لَأَنَّهُ علم أن ذلک غایه صبر النساء عن الرجال» (صدوق: بی تا، ص ۳۷۴، باب ۲۷۷، ح ۱)

اما در باب روایات، ظاهراً محکم ترین مدرک اصلی حکم، صحیح صنفان بن یحیی است که از امام رضا (ع) پرسش می کند که اگر شوهر نه به انگیزه ضرر رساندن، بلکه به دلیل اندوه و مصیبت، از ارتباط جنسی با همسر جوان خود به مدت چند ماه یا یک سال خودداری کند، گناهکار محسوب می شود؟ حضرت پاسخ می دهند: بعد از چهار ماه، گناهکار به حساب می آید «سأله عن الرجل یكون عنده المرأة الشابة فیمسک عنها الأشهر و السنه لایقربها لیس یرید الإضرار بها یكون لهم مصیبه، یكون فی ذلک أثماً؟ قال: إذا ترکها أربعه أشهر کان أثماً بعد ذلک» (حر عاملی: بی تا، ج ۱۴، ص ۱۰۰، باب ۷۱ از ابواب مقدمات نکاح)

لیکن در دلالت این حدیث نیز چون و چرا شده و گفته اند شرایط مندرج در روایت، تضییق کننده حکم است؛ چه فرد مذکور مصیبت دیده و شرایط مساعد روحی برای نزدیکی با همسر را ندارد، مهم تر اینکه قصد ضرررسانی به همسر را ندارد؛ بنابراین نمی توان حکم را تعمیم داد (حب الله: ۱۴۲۲، ج ۲۱، ص ۱۰۵؛ جهانگیری: ۱۳۸۸، ص ۲۰۱) با این حال پاسخ امام (ع) مطلق است اگر چه پرسش سائل مقید، و همان زمان مجاز چهار ماه برای خودداری شوهر از همبستری با همسرش به قوت خود باقی می ماند.

با این وجود، با تمسک به قاعده لاضرار و مد نظر قرار دادن شرایط فردی و احیاناً اجتماعی و عدم تشبث به رویکرد حقوقی صرف، بتوان در تحدید زمان همبستری تردید کرد؛ چنانکه فقیه بزرگوار صاحب عروه رحمه الله، اکتفا به یک مرتبه مضاجعت و در نتیجه وقوع زن در حرام چون زنا را نپذیرفته و شوهر را ملزم به مقاربت بیشتر با توجه به شرایط کرده است. (یزدی: ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۸۱)؛ چه طبق مطالب مذکور در طی جستار، یکی از اهداف میانی تشکیل خانواده، پاسخ دهی به غرایز جنسی و در نتیجه صیانت مرد و زن از انحراف اخلاقی است و با توجه به اهتمام اسلام به بقای خانواده و جلوگیری از گسست آن، شاید بتوان گفت موضوع مزبور تا حد زیادی تابع ملاحظات زمانی و مکانی است و هیچ احتیاج واقعی نیست که اسلام از آن ممانعت به عمل آورد، علی الخصوص در روزگار کنونی که محرکهای جنسی و عناصر تحریک گر از در و دیوار می ریزد.

باز اشاره به این نکته لازم به نظر می آید که نوشتار حاضر به هیچ روی در صدد دفاع از مماثلت و مشابهت حق جنسی زن و مرد نیست؛ چه قبلاً بازگو شد که زن نوعاً و فی الجمله در برابر تمایلات جنسی، خوددارتر است و طبق بیان معلم شهید «مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت، ... شهوت مرد ابتدایی و تهاجمی است و شهوت زن

انفعالی و تحریکی» (مطهری: ۱۳۸۶، ص ۱۶۵) نیز طبق یافته های علمی هورمونهای جنسی مرد صورتی یکنواخت و بدون انقطاع دارد حال آنکه هورمونهای جنسی زن به صورت دوره ای ترشح می شود، حتی ادعا کرده اند که در کلیه حیوانات این گونه است؛ یعنی ابتدا جنس نر علاقه مند به آمیزش است. مهم آن است که عدالت رعایت شود و این عدل، مفهومی یکسان با تشابه ندارد؛ بلکه عدالت گاهی مقتضی تشابه حقوق است و زمانی سبب تفاوت. بنابراین مراد از عدالت، این معناست که در شرایط و خصوصیات مساوی، هیچ تبعیضی در میان نباشد و گرنه خصایص و شرایط متفاوت خلقتی و اجتماعی، خود خواستار حقوق و تکالیف مختلف است.

## مسأله ضرب زن

قضیه جنجال برانگیز ضرب زن، به ویژه در عصر کنونی که داعیه داران تساوی بلکه تشابه حقوق زن، کوچکترین مسائل را در بوق و کرنا می کنند، نمود بیشتری می یابد و لزوم هر چه بیشتر پردازش به گزاره های حیات بخش دینی و زدودن اتهامهای موهون و موهوم از دامن پاک آن را می طلبد. امری که در سایه تلاش برای استحاله فرهنگی و کم رنگ شدن تعصبات مذهبی و افزایش بصیرت گاهی، موجبات بدبینی و سوء ظن نسبت به شریعت حنیف را دامن زده و هر روزه آب به آسیاب بنیان کن ویرانگران دین و مذهب می ریزد.

خداوند رحمان در ضمن آموزه های حکیمانه خود و برای حفاظت شیرازه مقدس خانواده از پاشیدگی، مراحل سه گانه ای را در صورت بروز معضل نشوز بیان می دارد و می فرماید: «وَأَلَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً» (نساء، ۳۴) سربرداشتن همسر از تمکین نسبت به وظایف متقابل همسری را «نشوز» گویند و زن را در صورت عدم تمکین در آمیزش، «ناشزه» می نامند. بنا به گفته مفسران، مراد از خوف عقلائی نشوز، آشکار شدن نشانه های آن است و سر ترتب امور ثلاثه بر خوف نشوز نه بر خود آن، این است که موعظه جهت ترمیم علامت نشوز راهگشاست و قبل از آنکه به خود نشوز منتهی شود چاره اندیشی شده باشد (طباطبائی: ۱۴۲۷، ج ۴، ص ۵۴۱؛ جوادی: ۱۳۸۵، ج ۱۸، ص ۵۶۳) افزون بر آنکه تا قبل از حدوث نشوز، روابط عاطفی بیشتری میان زوجین وجود دارد و به اصطلاح تا تنور داغ است نان را باید چسباند ولی با بروز نشوز، این مناسبات رمانتیک مبدل به نوع تراژیک آن شده و آسمان روابط کمی تا قسمتی ابری می شود و تأثیر پند و اندرز بسیار کم رنگ تر می گردد. از سوی دیگر واژه «خوف» نگرانی از دست رفتن چیزی در آینده است در حالی که «حزن» غالباً آندوه از دست رفتن چیزی در گذشته است (طریحی: ۱۴۳۰، ص ۴۰۶) و این خود بیان علاج واقعه قبل از وقوع است.

اما اولاً چرا تنبیه؟ ثانیاً چگونه؟ قبلاً گفته آمد که به دلیل شراکت زوجین در التذاذ جنسی - در صورت تعادل و اعمال آگاهانه این حق - حالت نشوز به ندرت رخ می نماید؛ از این رو شاید یکی از دلایل بروز نشوز، اشباع میل از سوی مرد و بی اعتنائی به خواسته زن باشد؛ چه میل جنسی زن به آهستگی بیدار می شود و دوام بیشتری نیز دارد. از این رو موافقه پیش از ملاعبه، جفا در حق همسر شمرده شده است؛ قال رسول الله: «ثلاثه من الجفاء ... و موافقه الرجل أهله قبل الملاعبه» (مجلسی: ۱۴۲۷، ج ۱۰۳، ص ۲۸۵، ح ۹) چنانکه تحریک پذیری زن را عمده مسی دانسته اند بر خلاف مرد که تهییجش بصری است.

زن که از بر مرد بی رضا برخیزد      بس فتنه و جنگ از آن سرا برخیزد

حال اگر معضل نشوز نه ناشی از بی آگاهی شوهر بود و نه معلول ناتوانی جسمی زوجین، بلکه زاییده تمرّد و سرکشی زن بود که او سودای دیگر در سر دارد و بر شاخه نشسته و بن می برد و به جای تعامل گرای راه تقابل

گرایی می پوید؛ چه به هنگام عقد ازدواج این حق را از برای شوهر خود پذیرفته است، چنانکه شوهر تکلیف تأمین مصارف زندگی زن را عهده دار شده است، اینجاست که اگر اندرز و موعظت گوش شنوایی پیدا نکرد و هجران و فرقت راه به جایی نبرد، پای تنبیه و تأدیب به میان می آید و دود عمل ناپخته و نسنجیده ابتدا به چشم خودش می رود تا شاید کشتی به گل نشسته خانواده به حرکت درآید.

در این مقام، حداقل پنج مرحله قابل تصور است: ۱- گذشت مرد از طبیعی ترین حق و قوی ترین غریزه خود. ۲- جدایی از همسر و ازهم پاشیدگی شاکله خانواده و ازدواج با زن دیگری. ۳- محکومیت زن به جزای نقدی یا حبس. ۴- تنبیه زن هنجارشکن توسط محکمه. ۵- تأدیب زن متمرّد توسط شوهر.

روشن است که تأدیب زن متمرّد توسط خود شوهر بهترین راه حل است؛ «ضرب الحبيب زیب» و در این راه «سر خم می سلامت شکند اگر سبوی». لیکن تجویز این امر نیز به معنای باز گذاشتن دست مرد برای اقدام به دلخواه خود نیست؛ بلکه فقهای عظام و مفسران کرام حدود آن را معین کرده اند و حتی روایتی از امام باقر (ع) آن را به ضرب با مسواک تحدید نموده است. (طبرسی: ۱۴۳۰، ج ۳، ص ۶۴) همچنین روایتی از امام رضا (ع) صراحت بیشتری به مطلب دارد، حضرت در تبیین آیه مورد مناقشه فرمودند: «فَالهَجْرَ أَنْ يُحَوَّلَ إِلَيْهَا ظَهْرَهُ فِي الْمَضْجَعِ وَ الضَّرْبُ بِالْمَسْوَاكِ وَ شَبَهَهُ ضَرْباً رَفِيقاً» (مجلسی: ۱۴۲۷، ج ۱۰۴، ص ۵۸، ح ۷) به تبع فرمایشات معصومین، فقها تصریح کرده اند که زدن باید غیر مبرح و غیر مشقت آور و به قصد اصلاح و تأدیب باشد نه تشفی و انتقام و زهرچشم گرفتن، به گونه ای که هیچ کبودی و خونریزی و شکستگی حاصل نشود. پر بی راه نیست به اقدام حضرت ایوب (ع) برای تنبیه همسرش اشاره شود آنجا که خداوند فرمود: «وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِعْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لَا تَحْنَثْ» (ص، ۴۴) در تفسیر کریمه آورده اند که آن حضرت سوگند یاد کرد که بعد از بازیافت سلامتی خود، همسرش را ۱۰۰ ضربه بزند، پس از آنکه صحت خود را بازیافت، خداوند وی را فرمود یک بسته ۱۰۰ تایی چوب باریک خرما یا مانند آن را به دست گیر و همسرت را مجازات نما؛ یعنی یک ضربه معادل ۱۰۰ ضربه! (طبرسی: ۱۴۳۰، ج ۸، ص ۲۶۲) می بینیم که خداوند رحمان چگونه بندگان خود را مشمول رحمت بی کران خود می سازد و هرگز اراده ظلم به آنان را روا نمی دارد «وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبَادِ» (غافر، ۳۱) و عبارات پایانی آیه مورد بحث نیز دال بر این مطلب است و از هرگونه زیاده روی و قدرت نمایی و عرض اندام و ضعیف آزاری برحذر می دارد.

در روایت دیگری می خوانیم که پیامبر فرمود: من در شگفتم از این که کسی زن خود را کتک بزند، زنانان را با چوب تنبیه نکنید که در آن قصاص باشد، بلکه با گرسنگی و برهنگی (تقلیل زینت) آنان را بزیند تا در دنیا و آخرت به راحتی برسید «إِنِّي أتعجب مَن يَضْرِبُ إمرأته وَ هو بالضرب أولى منها، لَا تضربوا نساءكم بالخشب؛ فَإِنَّ فِيهِ الْقصاص، وَ لکن اضربوهنَّ بالجوع وَ العرى حتّى تُريحوا في الدنيا وَ الآخرة» (مجلسی: ۱۴۲۷، ج ۱۰۳، ص ۲۴۹، ح ۳۸)

بنابراین تجویز این چاره جویی، مشروط به تأثیر آن است و اگر مرد اطمینان داشته باشد که گزینه مزبور، اثری در رفع نشوز ندارد، باید به حکمین یا حاکم رجوع نمایند (جعفری: ۱۳۸۹، ج ۱۱، ص ۲۸۰، ذیل خطبه ۸۰) که البته در صورت بروز نشوز از جانب مرد نیز، همین روال پیگیری می شود.

وانگهی اگر در نظام مدنی و با در نظر گرفتن عرف زمانه، دیگر زدن زن به هر عنوان و با هر چیز حتی با چوب مسواک، تأثیر سوء مهمی داشته و زمینه طلاق و فروپاشی بنیان مقدس خانوادگی و خاموش شدن چراغ آن را به همراه داشته باشد و این لطایف الحیل هیچ اثر مثبت و سازنده ای بر آن مترتب نگردد، لزوم خود را از دست خواهد داد. شایان عنایت است که اصل حکم می تواند در همه اعصار و امصار ثابت باشد؛ زیرا اجرای چنین مطلبی



(زدن، به گونه ای که آمد) - در صورت عدم توقّف بقای کیان خانواده بدان - نه واجب است و نه مستحب، بلکه با رجحان عفو و اغماض، ترک آن اولی است و این مسأله به صورت حق مرد ذکر می شود نه حکمی واجب بر او؛ تا در صورت عدم اقدام بدان، زمینه مخالفت با شرع پیش نیاید.

البته این به معنای سیالیت حقوق و موقت بودن احکام نیست که برخی مجذانه بر آن پای می فشردند. خداوند متعال آخر برخی آیات را به اسمای حسنا و صفات علیایی که متناسب با درونمایه آیه است مزین می فرماید و بدین گونه مضمون و محتوای کریمه را معلل می سازد، مثلاً بعد از ایجاد سهم الارث زنان و تبیین سایر احکام میراث به علم و حکمت الهی اشاره می نماید «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (نساء، ۱۱) و باب هر گونه چون و چرا را به روی مخاطبان - که افزون بر بیدادگری، افق دیدشان تا جلوی پایشان بیشتر نیست - مسدود می کند. ممکن است پاره ای از احکام - به ویژه با عارض شدن عناوین ثانویه - تعطیل شوند، لیکن از این امر نمی توان سیالیت و تغیر تمامی احکام شریعت را استنتاج نمود.

اما دلیل اینکه تنبیه به عهده خود شوهر گذاشته شده، و محکمه - مثلاً - عهده دار آن نگشته این است که شارع مقدّس تا حد امکان خوش ندارد که مسائل خصوصی خانواده و اسرار آن به بیرون درز نماید و چوب حراج به حیثیتش زده شود و بهتر است قدر استطاعت، اختلافات در درون خود خانواده حل و فصل گردد تا دیوار نزاع بلندتر نشود، و این موضوع رابطه ای با قدرت جسمی مرد ندارد، بلکه افزون بر علت مطرح شده، می توان علت روانشناسانه نیز اقامه کرد. بر همین اساس می توان در مرحله هجر، رجحان پشت کردن در یک رختخواب و نه در دو اتاق جداگانه را مطرح کرد، همانطور که روایت امام رضا (ع) مؤید مطلب است.

#### نتیجه

اینک بعد از بیان مطالب بالا، لازم است به دفاع از دین مبین اسلام پرداخته بگوییم برخلاف آنچه که توسط بی اطلاعاتان از احکام دینی و غرض ورزان و شیفتگان انگاره های فمینیستی، مبنی بر جانبداری یکسویه اسلام از مرد اشاعه می شود، و طوری وانمود می گردد که این شریعت الهی به زن، روی خوش نشان نداده و هر جا فرصت یافته در کوبیدن او از هیچ تلاشی فروگذار نکرده، اگر حجاب عناد و جهالت را برافکنیم و به دیده انصاف بنگریم خواهیم دید که این شریعت آسمانی، بالاترین ارزشها و حرمتها را برای زن قائل شده و در این راه چیزی کم نگذاشته است به گونه ای که در شرح وظایف واجب او جز تمکین در برابر شوهر را ننگنجانده موضوعی که خود نیز اگر نگوئیم بیشتر از مرد دست کم هم تراز مرد از آن احساس التذاذ می نماید و در واقع تکلیف چندانی را به دوش نگرفته است، در مقابل همه تکالیف و وظایف بر گرده مرد بار شده و اوست که باید اسباب راحتی و آرامش بانوی خانواده را فراهم آورد.